

## مجله‌ی حافظ‌پژوهی

(مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)

سال ۲۳، شماره‌ی ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان‌بودن» نزد حافظ و گوته

علی رجایی\*

دانشگاه اراک

### چکیده

در این مقاله به موضوع «خلقت انسان»، «خود انسان» و «انسان‌بودن»، با تکیه بر تعبیر و تفاسیر مختلف ادبی در غزلیات لسان‌الغیب حافظ و آثار گوته (Goethe 1749-1832) شاعر معروف آلمانی پرداخته می‌شود. موضوع فوق در ادبیات و آثار تغزلی ایران و آلمان با هم مقایسه می‌شود، نمونه‌های متعددی از آرا و نظرات ادبا، شعرا و فلاسفه‌ی هر دو کشور ارائه می‌گردد و با توضیحات مختلف همراه می‌شوند. سابقه و تاریخچه‌ی دیدگاه‌های دینی در خصوص خلقت انسان نیز از زاویه‌ی دیدگاه‌های ادبی مطرح می‌شوند. در این راستا تا حدودی مشابهت‌های فرهنگی ادبی و برداشت‌های دینی از کتب مقدس آشکار می‌شوند. به دیدگاه‌ها و نظرات ادبای مذکور با ذکر مثال‌های متعدد و مستند از آثار آنان پرداخته می‌شود. اعتقاد به جهان ماورا و بهشت، علل هیوط و سقوط انسان به زمین، نبرد خیر و شر، نیکی و بدی، نیروهای الهی و اهریمنی در وجود انسان مطرح می‌گردد. به منظور شناخت وجود انسان و برجستگی ویژگی‌های خاص انسانی، فرق ماهیتی انسان با فرشتگان و دیگر موجودات جمع‌بندی و همراه با توضیحات به نظر خواننده می‌رسد. همچنین سعی می‌شود تا درباره‌ی ابعاد مختلف شخصیتی، جایگاه انسان در هستی، تفاوت بین «انسان معمولی»، «آبرانسان» و «انسان کامل» مباحثی مطرح شود. به معیارهای «انسان‌بودن» و انسانیت اشاره می‌شود، موقعیت انسان در چالش‌های موجود در نبردهای مختلف درونی و بیرونی در پهنه‌ی

---

\* استادیار زبان آلمانی گروه زبان‌های خارجی دانشگاه اراک، Ali.Radjaie1964@gmail.com

وسیع هر دو ادبیات غنی ایران و آلمان با هم مقایسه می‌شوند. تأثیرات متقابل فرهنگی در آثار مشهور جهانی آشکار می‌گردد. این موضوع در نهایت بر اهمیت تحقیقات و گفتگوهای میان‌فرهنگی صحنه گذاشته و زمینه‌های تعامل بیشتر بین ملت‌ها را فراهم می‌سازد. همچنین بر مشابهت‌های ذاتی و ریشه‌ی مشترک انسان‌ها به واسطه‌ی آدم‌وحوا و احترام به انسانیت محض تأکید می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: انسان کامل، آبرانسان، انسان‌بودن، ادبیات تطبیقی، حافظ، گوته، خلقت آدم.

#### ۱. مقدمه

خلقت انسان به اندازه‌ی قدمت خود انسان و وجود انسان در تاریخ هستی، ریشه و سابقه دارد: «از ازل تا به ابد» قصه‌ی آدم جاری است. دیدگاه‌ها و نظریه‌های قوم‌شناسی و مردم‌شناسی (Anthropologie) در مورد انسان در این راستا بسیار گسترده و وسیع است و بعضاً با تحقیقات ماقبل تاریخی (prähistirisch) پیوند خورده‌اند. اما اینکه ادبا و شعرا با این موضوع چگونه برخورد کرده و آن را با چه ابعاد و ویژگی‌هایی توصیف کرده‌اند؛ مهم، جالب توجه و موضوع این تحقیق است. سعی می‌شود با استفاده از دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌های ادبی مبتنی بر ساختارهای دینی و اشاره به قصص متعدد کتب مقدس و به‌خصوص از زاویه‌ی نگرش و مستندات ادبی به مطالب زیر پرداخته شود:

- خلقت آدم از دیدگاه ادیان و انعکاس آن در اشعار ادبا و شعرا

- فرق انسان و فرشته

- جایگاه انسان در خلقت

- صفات و ویژگی‌های «انسان برتر» یا «آبرانسان»

- مهم‌ترین خصائل «انسان کامل»، «انسان‌بودن» و «انسان‌ماندن»

در ابتدا به‌طور مختصر به تاریخ خلقت انسان در ادیان الهی پرداخته می‌شود و انعکاس آن در اشعار ادبا و شعرا با ذکر نمونه‌هایی از ادبیات غنی فارسی و آلمانی بررسی می‌گردد. سپس با استناد بر اشعار و غزلیات متعدد از دیوان حافظ به مقایسه‌ی آن‌ها با اشعار مشابه نزد گوته (Goethe 1749-1832) شاعر معروف آلمانی‌زبان پرداخته و سعی می‌شود با توضیح ابیات مربوط، مفاهیم «انسان» و «انسان‌بودن» نزد این دو شاعر

جهانی تفسیر، تعبیر و تشریح شود.

نبرد نیروهای عظیم طبیعی و ماورایی در نهاد بشر و کشمکش آن‌ها در زمینه‌های متناقض و متضادی چون بروز خیر و شر، خوبی و بدی، مادی و معنوی، خاکی و آسمانی، حیوانی و انسانی مفاهیمی هستند که در نهایت با معیار عشق و گرایش انسان به نیکی‌ها سنجیده می‌شود و میزان ارزش خصلت‌های انسانی، آزمایش و مقام و منزلت انسانی مشخص و معین می‌گردد. اینکه «آبرانسان» و «انسان کامل» کیست و «انسان بودن» می‌تواند چه ویژگی‌ها و معیارهایی داشته باشد با ذکر ابیات و اشاره به مفاهیم عالی ادبی از آثار مشاهیر هر دو پهنه‌ی وسیع ادبی کنکاش و تبیین می‌گردد.

همیشه از طریق مقایسه، برخورد اندیشه‌ها و بررسی تضادها و تشابهات می‌توان به نکات قابل توجهی دست یافت، چون نگرش خردمندان به آن‌ها موجب کشف مطالب ارزنده‌ای می‌گردد و به روشن شدن بهتر و بیشتر علت و معلول‌ها کمک می‌نماید. صفات و خصلت‌های خداگونه و ویژگی‌های ارزشمند انسانی در مقابل ضدازش‌ها بیشتر نمودار و پدیدار می‌شوند.

## ۲. بحث و بررسی

### ۱.۲. خلقت آدم از دیدگاه ادیان و انعکاس آن در اشعار ادبا و شعرا

داستان خلقت آدم<sup>(ع)</sup> در بین ادیان الهی و صاحب کتاب، انعکاس و ابعاد گوناگونی دارد. این موضوع نه تنها در کتاب‌های مقدس نظیر تورات، انجیل، اوستا و قرآن کریم مفصل آورده شده، بلکه در اساطیر مانوی، افسانه‌های یونانی، سومری و بابلی هم به اشکال مختلف ذکر شده است.<sup>۱</sup> در قرآن کریم نام آدم و اشاره به داستان آدم و حوا ۲۵ بار تکرار شده است. در هفت سوره (بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه و ص) ماجرای خلقت آدم و حوا در ساختار «گفت‌وگویی بین خدا و فرشتگان» و به صورت تصاویر متعدد و به یاری «تمثیل و تشبیه معقول به محسوس» آمده است. در چندین سوره دیگر به این داستان و در مقام مقایسه با داستان زندگی دیگر پیامبران اشاراتی شده است. در دیوان تصحیح‌شده‌ی حافظ نیز ۲۲ بار واژه‌ی «آدم» و «آدمی» و ۳ بار واژه‌ی «انسان» و

«انسانی» آمده است، که جمعاً برابر با تعداد واژه‌های قرآنی می‌شود.

قصص دینی، اغلب به صورت نمادین مطرح شده‌اند. نمادگرایی در قرآن می‌تواند متأثر از عشق و علاقه‌ی وافر موجود در تورات به بیان سمبولیک و تمثیلی و دلیلی بر وجود زبان واحد الهی باشد، که در اکثر کتب مقدس برای تفهیم بهتر مطالب دینی به عامه‌ی مردم به کار می‌رفته است. این داستان در قرآن مجید بر پایه‌ی اصول رئالیستی، واقع‌گرایانه، با صراحت و ذکر حقیقت ابراز و همانند بسیاری از قصص دینی به قصد آگاهی، پند و اندرز بیان شده است.<sup>۲</sup>

در سرآغاز خلقت حضرت آدم همه‌ی ادیان و اسطوره‌ها کمابیش بر این نکته تأکید دارند، که آدم از «خاک» پوسته‌ی زمین «ادیم» (آل عمران / ۵۹) ساخته و پرداخته شده است. اما در قرآن مراحل دیگری نیز مطرح می‌شوند، که جسم بشر سپس به صورت «گل» یا «طین» با آب آمیخته (سجده / ۷)، بعد نوعی «لجن مرطوب» (صافات / ۱۱)، یا «گل سیاه متعفن» (حجر / ۲۶) و در نهایت همانند «سفال» خشک شده (الرحمن / ۱۴) تبدیل شده است.<sup>۳</sup> در آثار و اشعار نویسندگان مشهور جهانی بارها به این نکته و ساختار جسمی آدم اشاراتی شده است، که وام‌گرفته از متون مقدس و اشاره‌ی ادیبانه - عارفانه به آنهاست.

قرآن به دلایل مختلف اعجاز زبانی و سبک‌شناسی (Stilistik) و هرمنوتیکی (Hermeneutik) هم‌زمان دارای ویژگی‌های متعدد یک متن ادبی فاخر و بی‌نظیر است. شعرا نیز که در اغلب موارد به شرح و بسط مضامین و حکایات دینی در ساختار متون ادبی و تغزلی می‌پرداخته‌اند به داستان حضرت آدم و حوا اشارات فراوانی دارند. بدیهی است که داستان‌گویی صرف، قصد و هدف غایی کتب دینی و شعرا نبوده و همواره با اهداف معرفت‌افزایی، آگاهی‌بخشی، تعلیم، تعلم، تربیت، اشاعه‌ی اخلاق و رشد خصائل انسانی هم‌سو بوده است.

در اعصار و قرون ادبیات کلاسیک ایران که از قدیمی‌ترین دوره‌های ادبیات بشری به‌شمار می‌رود، بهره‌وری از داستان و تمثیل برای آگاهی و اندرز، بسیار هنرمندانه و خردمندانه صورت گرفته است. علاوه بر متون حماسی، عاشقانه و داستانی، در شعر و

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۳۷

غزل‌سرایی هم اشارات به قصص، داستان‌های تاریخی و تمثیل‌های آموزنده فراوان مشاهده می‌شود، که به‌خصوص نزد مولانا، عطار، نظامی و دیگران کاربرد وسیعی داشته است. ما در این مجال بیشتر به ابیات و اشعار جاودانه‌ی حافظ و گوته می‌پردازیم. ماجرای خلقت آدم بیش‌از هر جای دیگر در دو غزل بسیار معروف و عارفانه - فلسفی حافظ با مطلع و ابیات زیر آمده است:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت	با من راه‌نشین باده‌ی مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند...

(حافظ، ۱۳۹۳: ۹۳)<sup>۴</sup>

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت	عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

(همان: ۱۷۶)

گوته هم در دیوان غربی‌شرقی، دفتر «مغنی‌نامه»، شعر «خلقت و جان‌بخشی» (Erschaffen und Beleben) را آورده است، که در آن به آفرینش آدم اشاره‌ی مستقیم دارد. او نیز همانند قصص دینی مسیحی و اشعار حافظ بر تشکیل اولیه‌ی پیکر آدم از «خاک» تأکید می‌نماید، ولی «خامی» انسان را نیز به آن می‌افزاید، که از «دامان مادر» طبیعت با خود به جهان آورده است. ولی به محض اینکه از «روح اعظم» یا Elohim در «بینی» آدم دمیده می‌شود، احساس وجود نموده و «عطسه‌ای» می‌کند. گوته در ادامه نوآوری ادبی و هنرمندانه‌ی خود را ارائه نموده و ضمن مرتبط‌کردن موضوع با داستان حضرت نوح سخن از «خمیرمایه‌ی می» به میان می‌آورد و به شعر ابعاد جدیدی می‌افزاید، که جان آدم را صفا می‌دهد و روح او را به پرواز درمی‌آورد، تا در خاتمه «سرخوش و شادمان» تا بارگاه و عرش الهی به دیدار حافظ بشتابد و با او در کنار صدای برخوردار جام‌ها قول و غزل سر دهد و ساغر عیش بنوشد.<sup>۵</sup>

شایان ذکر است که در دیوان غربی‌شرقی هم دو شعر با محتوای کلی و موضوع خلقت آدم ابوالبشر وجود دارد. گوته که استاد پیوند ادیان و مفاهیم الهی‌انسانی است و

پرچم ادبیات جهانی را دقیقاً دو‌یست سال قبل با دیوان خود به اهتزاز در آورده است،<sup>۶</sup> در دفتر «مثل‌نامه» این شعر را با نام «خوب است / احسنت!»، آفرینش آدم و حوا را از «دوست‌داشتنی‌ترین افکار پروردگار (Gottes zwei lieblichste Gedanken)» می‌نامد. او در این شعر، داستان خلقت را همانند دیگر قصص مقدس و شبیه به عهد عتیق تورات و با الهام از آن این‌گونه بیان می‌کند: «وقتی آدم شب هنگام، / در زیر نور مهتاب در فردوس / در خواب عمیق بود، / یهوه حضرت حوا را در کنارش نهاد، / وقتی خداوند این دو اندیشه‌ی محبوب خود را در کنار هم دید، / (به خود) گفت: احسنت! چه خوب!» یا به عبارتی تبارک الله! وقتی آدم از خواب برخاست و چشمش در چشمان حوا افتاد، حس عجیبی سراپایش را فرا گرفت و به همین خاطر است، که ما انسان‌ها وقتی در چشمان هم می‌نگریم، فریفته، منقلب و دگرگون می‌شویم.<sup>۷</sup> در واژه‌ی آلمانی (berückt) نوعی ارجاع به گذشته مستتر است، که هر انسانی را به یاد اولین نگاه آدم به حوا می‌اندازد، حس و حال نوستالژیک و دوری از بهشت، وجودش را منقلب می‌سازد، حال و هوای فردی غریب، تنها و هجران‌زده را در او برمی‌انگیزد، که مشتاق همصحبتی با یار و محبوب خود است. مهم‌ترین مطلبی که گوته در شعر خود مطرح می‌کند، عنوان شعر و صحبت از خصلت خوبی / سرشت نیک (das Gute) است، که در ذات و نهاد هر انسانی گذاشته شده و بارها گوته در آثار خود به آن اشاره می‌نماید.

هنرمندانه‌ترین اشارات حافظ به نکاتی چون دمیدن روح در بدن آدم، درخواست خداوند از فرشتگان مبنی بر سجده‌ی آدم، همچنین عصیان و گناه آدم و حوا، فریفتن / رهنی و دام‌نهادن برای حوا به دست شیطان هستند. او در این رابطه از واژگان بهشتی، طبیعت‌دوست، نمادین و زیبایی چون روح مکرّم، مرغ روح، روح قدسی استفاده نموده است:

خال مشکین که بدان عارض گندمگون است	سر آن دانه که شد <u>رهن</u> آدم با اوست (همان: ۱۲۳)
حافظ از معتقدان است گرامی دارش	زانکه بخشایش بس <u>روح مکرّم</u> با اوست (همان: ۱۲۴)
<u>مرغ روح</u> که همی زد ز سر سدره صفیر	عاقبت دانه‌ی <u>خال</u> تو فکندش در <u>دام</u>

<p>دام سخت است مگر یار شود لطف خدا (همان: ۲۹۴)</p> <p>مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود (همان: ۳۹۵)</p> <p>ملک در سجده‌ی آدم زمین بوس تو نیت کرد (همان: ۳۵۹)</p>	<p>ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم شد سوی باغ بهشت از دام این دار محن که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی</p>
---	--

گوته واژگان مربوطه را در اشعار متعددی در دیوان غربی شرقی به شیوه‌ای برگزیده است، که در ساختار زبان ادبی آلمانی از شیوایی و بلاغت خاصی برخوردار و استنادی هستند بر ماجرای خلقت آدم و حوا: مثل «خمیرمایه / گِل» (Klumpen – Teig) که آدم از آن ساخته شد. سپس «تخمیر» (Säuerung) و شکل دادن آدم و نضح گرفتن وجود انسان پس از دمیدن «روح اعظم» (besten Geist / Elohim) به دماغ آدم بیان می‌شود و به دنبال آن «عطسه کردن آدم» (niesen) پس از ورود روح به بدن و در پایان «مرغ نغمه‌خوان روح» (singt das Seelchen) که در جسم گرفتار است و پس از هبوط آدم به یاد گذشته‌ی خود در فردوس مدام آواز می‌خواند.

در صحنه‌های بعد از آفرینش و تصمیم پروردگار مبنی بر خلق حوا به‌عنوان همدمی برای آدم در داستان عهد عتیق و تورات چنین مطرح می‌گردد، که براساس اعتقاد دینی وی خداوند حضرت حوا را از دنده‌ی چپ آدم به وجود آورد. گوته همان واژه‌ی انجیل یعنی «دنده» (Rippe) را به‌کار می‌برد و سپس ماجرای نافرمانی یا عصیان بشر را مطرح می‌سازد که حوای «گول‌خورده» (betrogen) گناه آن‌را موجب شد و هر دو به هبوط و «سقوط» (Fall / fallen) از عالم افلاکی به عالم خاکی محکوم شدند. گوته در مواردی از قسمت سوم فعل یعنی «فروافتاده» (gefallen) استفاده می‌کند و به سرنوشت انسان اشاره دارد که زندگی‌اش همانند «سفری» است بر او تحمیل و مقدر شده و بایستی صبورانه این سفر را «به اتمام برساند».<sup>۸</sup>

برخی متخصصان دینی بر این عقیده‌اند که نبایستی از «هبوط» برداشت مکانی داشت، لذا آن را نوعی تنزل از مقام و منزلت بهشتی تعبیر می‌کنند. همچنین نقل است که بهشت آدم آن بهشت مخلد جاودان نبوده است، چون در آنجا گناه غیرممکن است.

ولی اولین سکونت‌گاه آدم و حوا پس از هبوط در منطقه‌ی بین‌النهرین بین دو رود دجله و فرات نقل می‌شود.<sup>۹</sup> در اصل ماجرای عصیان آدم و حوا و رانده‌شدن آنان از بهشت همه‌ی ادیان متفقند، ولی پیرامون خلقت حضرت حوا نظراتی کاملاً متفاوت حاکم است؛ تفاوت اساسی در چگونگی خلقت حوا و ادله‌ی رانده‌شدن اوست. در کتب مقدس یهودی و مسیحی (داستان پیدایش) بر این عقیده هستند، که خداوند حوا را «از دنده‌ی چپ آدم» یا «از بخشی از بدن آدم» ساخته است. ولی در قرآن کریم آمده است که حوا از «باقی‌مانده‌ی خاکی که گل آدم از آن ساخته شد»، هستی یافت، یا به عبارتی «از جنس آدم» و از نوع همسرش خلق گردید. در دیدگاه اسلام در آفرینش زن و مرد تفاوتی نیست و هر دو همانند «لباس و پوششی برای یکدیگر» هستند و از «نفسی واحد» به وجود آمده‌اند، هر یک هستی و شخصیت مستقلی دارند و هرگز یکی اصل و دیگری فرع تلقی نمی‌شود.<sup>۱۰</sup>

نکته‌ی دیگر و تفاوت دوم ماجرای فرمان خداوند و سرپیچی آدم و حوا از دستور الهی است. هم در کتب مقدس و هم در قرآن، نام شجره‌ی ممنوعه مستقیماً ذکر نشده است و فقط گفته می‌شود «از آن درخت» یا «میوه‌ی آن درخت» نخورید یا «به آن نزدیک نشوید». در قرآن، سه بار، ماجرای شجره‌ی ممنوعه بیان شده است، ولی بدون ذکر نام و میوه‌ی درخت. اما در تفاسیر مختلف و ادبیات کشورهای اسلامی میوه‌ی ممنوعه «گندم»، «انجیر»، «انگور»، «کافور» و بعضاً «درخت خُلد یا جاودانگی» روایت شده است. در کتاب عهد عتیق صحبت از «درخت شناخت» یا «درخت معرفت» است، که معادل آن در ترجمه‌های انجیل به زبان آلمانی واژه‌ی *Baum der Erkenntnis* قرار دارد<sup>۱۱</sup> و منظور این است که در صورت تناول از آن به نوعی خودآگاهی و شناخت نسبت به خود و وجود خود خواهند رسید، یا به امور خیر و شر و نیک و بد واقف خواهند شد. در یهودیت میوه‌ی ممنوعه بیشتر «انگور» بیان شده و در مسیحیت میوه‌های «انگور» «انجیر» و به‌خصوص «سیب» را ذکر می‌کنند و معتقدند که پس از آنکه حوا از سیب خورد، به آدم هم داد و وقتی آدم به سیب گاز زد و کمی از آن تناول کرد، بخشی از سیب در گلوی او گیر کرد و به همین علت است که «سیب آدم» یا همان برآمدگی



خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۴۱

زیر گلوی مردان برجسته‌تر از زنان است و صدای آن‌ها به همین دلیل با هم فرق دارد. دیگر اینکه در کتاب عهد عتیق افسونگر و اغواکننده‌ی حوا را شیطان در قالب «مار» می‌دانند، ولی در اسلام «شیطان» مستقیماً به‌عنوان فریبنده‌ی آدم و حوا برشمرده می‌شود. برخی معتقدند عصیان آدم «گناه نسبی» بود و «ترک اولی»، نه گناه مطلق و کبیره، چون پیامبران مرتکب گناه نمی‌شوند و مکان ارتکاب گناه در بهشت مخلد و جاودان نبود، چون در آنجا گناه معنی ندارد، بنابراین «بهشت عدن» جای دیگری غیر از بهشت مخلد است. در نهایت آدم و حوا به دلیل سرپیچی از امر و نهی خداوند از بهشت رانده شده و محکوم به تحمل مصائب و مشقات دنیائی شدند. شاید به همین دلیل است که برخی از مفسران و اسلام‌شناسان گناه آدم را «مقدر» تعبیر می‌کنند، چون اهداف وسیع‌تری با آن برای انسان مد نظر خداوند بوده است.<sup>۱۲</sup>

نگاه حافظ به موضوع عصیان و «گناه» در سراسر دیوان بسیار لطیف و انسانی است، او گناه را حتی اگر مستقیماً گناه خود او هم نباشد به خاطر عشق و محبت به هم‌نوعان و محبوب خویش گناه خود تلقی می‌کند:

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد      ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی

(همان: ۳۶۸)

گناه اگر چه نبود در اختیار ما حافظ      تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

(همان: ۱۲۲)

شاید هم حافظ از روی رندی و با زبان بعضاً کنایه و طنز نیشدار است که چنین جبهه‌گیری و نگرشی نسبت به گناه آدم و انسان دارد. ماجرای هبوط آدم و رانده‌شدن آن‌ها از بهشت به گونه‌ای است، که انسان دوست دارد آن را بیشتر و قلباً به‌عنوان نمایشنامه‌ای نه‌چندان حزن‌انگیز بپذیرد، چون مقدر بود انسان به‌عنوان «خلیفه‌الله» یا نماینده و جانشین خداوند بر روی کره‌ی خاکی نقش خود را ایفا نماید، به عبارتی سنجیده و آزموده شود، توانمندی‌هایش مشخص شوند و تفاوت یا برتری‌اش نسبت به فرشتگان اثبات گردد، و نگاه به سوی خالق خود در مقام سرآمد موجودات حاضر گردد.

سوال مهمی که در داستان خلقت به ذهن می‌رسد این است که چرا خداوند فرشتگان را

۴۲ ————— مجله‌ی حافظ‌پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹  
به صف کرد و از آن‌ها خواست تا بر آدم سجده کنند؟ مگر این موجود «عاصی» و گنهکار  
جدید چه خصلت‌ها و برتری‌هایی ویژه نسبت به دیگر موجودات داشت؟ فرشتگان دائماً  
تسبیح‌گوی، در وجود خود توان تحمل «امانت» مهم الهی را نداشتند و با وجود اعتراض  
اولیه با سکونت انسان در زمین و کسب مقام خلیفه‌اللهی وی موافقت کردند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زد  
(همان: ۱۹۳)

در وجود انسان چه گوهری وجود داشت، که در نهاد دیگر موجودات نبود؟ آیا  
«جهالت» انسان موجب پذیرش بار سنگین آن امانت شد، یا عظمت روح الهی موجود  
در پیکر آدم؟ در سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲ که به «آیه‌ی ذر» معروف است صحبت از  
عهد و پیمانی است، که خداوند با انسان بست و سؤالی که از فرشتگان در قبول امانت  
الهی شد.<sup>۱۳</sup> براساس این میثاق است که انسان بر وحدانیت خداوند تأکید کرد، قول داد  
برای او شریکی قائل نشود و تنها او را ستایش کند. به همین سبب واژه‌ی قرآنی در  
همان آیه به پیمان «الست» مشهور شده است و در ادبیات فارسی در نزد عرفا و اهل  
ایمان دارای اهمیت شایان توجهی است و آدم همواره خود را با وجود مصائب مختلف  
متعهد و ملزم به وفای عهد در برابر رب جلیل یا محبوب و معشوق خود می‌دانند:

مقام عیش میسر نمی‌شود بی‌رنج      بلی به حکم بلا بسته‌اند عهد الست  
(همان: ۱۰۹)

عهد الست من همه با عشق شاه بود      وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم  
(همان: ۲۷۱)

در خرابات طریقت ما بهم منزل شویم      کین چنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما  
(همان: ۱۰۱)

گفتی ز سرّ عهد ازل یک سخن بگو      آنکه بگویمت که دو پیمانه درکشم  
(همان: ۲۷۶)

مشاهده می‌کنیم که حافظ موضوع «عهد الست» را به مفاهیم عاشقانه‌عارفانه‌ی  
بی‌نظیری مزین و در زبان و ادبیات فارسی ماندگار کرده است. چنین است که همین

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۴۳

«آدم بهشتی» در «این سفر» این جهانی خود و با وجود هجران و دوری از معشوق آسمانی خود که در بهشت برای اندک زمانی به او چهره نشان داده بود، قول داده است، که «تا ابد» عهد و پیمان خود را فراموش نکند:

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند تا ابد سرنکشد وز سر پیمان نرود  
(همان: ۲۱۴)

سرنوشت انسان با چنین پیمانی رقم خورد. مخلوقی با چنین خصائل و ویژگی‌ها، آگاه و دانای به اسماء الهی و مزین به صفات خداوندی، که از روح عظیم و مقدس خالق در بدن بهره می‌برد، تفاوت فراوانی با فرشتگان و دیگر موجودات دارد و به همین دلیل هم با مشیت و خواست خداوند انسان کامل، آرمانی و ایده‌آل به‌عنوان جانشین و خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین برگزیده شده است، که در واقع نوعی تفویض الهی به انسان‌های خاص می‌باشد، نه به هر آدمیزاده‌ای. این مقامی بود که مطابق با آیه‌ی ۷۲ از سوره‌ی احزاب به بیان قرآن کریم بر بسیاری از موجودات و هستی چون «آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها» نیز عرضه شد، ولی فقط آدم پذیرا و طالب آن گشت، که هم از روی «جهالت»، هم از روی عظمت روح الهی موجود در هستی خود و هم از جهت مشیت و تقدیر خداوند آن را عهده‌دار گشت، چون هیچ موجود دیگری دارای چنین ظرفیت و گنجایشی نبود و چنین است که این انسان فطرتاً می‌تواند به جایگاه و مقامی دست پیدا کند، که مظهر اراده‌ی پروردگار خویش گردد، چون جلوه‌گاه صفات اوست و استعداد و شایستگی آن را در نهاد خود داراست.

مهم‌ترین ویژگی که بشر نسبت به دیگر موجودات زمینی اخذ کرد توانمندی سخن گفتن و زبان اوست. خداوند مطابق با آیه‌ی قبل‌تر مطالب قابل‌تعلیم فراوانی را به انسان آموخت. پروردگار با استفاده از کلام و سخن با بیان «کن فیکون» خلق می‌کند، سخن را بر زبان انسان جاری می‌سازد، شبیه به قصص قرآنی، آنجائی که از زبان حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> به‌عنوان نوزادی بر معصومیت حضرت مریم<sup>(ع)</sup> اشاره می‌شود و مشابه آن در داستان یوسف پیامبر<sup>(ع)</sup> بر بی‌گناهی او تأکید می‌گردد. موضوع انتقال تفکر به انسان و دائماً فیاض‌بودن خداوند در ارائه‌ی علم خود به موجودات نیز چنین است،

۴۴ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

درست همان کاری که انسان امروزه با روبات‌های خود از راه دور می‌کند و حتی آن‌ها را از فرسنگ‌ها سال نوری هدایت و کنترل می‌نماید، که نهایتاً تصدیقی بر خداگونگی و خلاقیت انسان خلیفه‌اللهی می‌باشد. اگر انسان در انجام‌دادن چنین افعالی توانمند است، بدون تردید آن را از خالق خود وام گرفته و سرچشمه‌ی فیاضی چون خداوند داشته و دارد: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (العلق/۵). بدون شک برداشت عرفا و شعرا از موضوع «طوطی‌صفتی» نیز چنین دیدگاهی را تأیید می‌نماید، که هر چند با تفکرات جبری و فATALISMUS) درمی‌آمیزد، ولی جلوه‌ای از جاری‌شدن اراده‌ی خداوند در وجود انسان را به تصویر می‌کشد. در سراسر بعضی از غزلیات حافظ نوعی تفکر مشیت‌مداری، تقدیرپذیری و واگذاری تمام اراده به اراده‌ی بالاتر و والاتر از خود و ورای اختیار خود موج می‌زند:

در پس آینه طوطی‌صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم  
(همان: ۳۰۰)

من آن مرغم که هر شام و سحرگاه ز بام عرش می‌آید صفریم  
(همان: ۲۷۳)

با توجه به اوصاف و پتانسیل‌های متعدد در وجود انسانِ خداگونه بود، که باری تعالی به فرشتگان اعلام کرد: «انی جاعل فی الارض خلیفه/ من قراردهنده‌ی خلیفه‌ای بر روی زمین هستم» و چندین بار در قرآن به این موضوع صریحاً اشاره شده است.<sup>۱۴</sup> هر نماینده و جانشینی بایستی لزوماً دارای مشخصه‌های مشابه مأمورکننده و مقام والاتر خود باشد.<sup>۱۵</sup> این جایگاه بیش از هر چیز شایسته‌ی پیامبران، قدیسین، اولیاءالله و معصومان است، ولی هر انسان جامع‌الشرایطی نیز می‌تواند با کسب فضایل مورد نظر به چنین مقام‌های عالی‌ای دست یابد، چون انسان ذاتاً و فطرتاً دارای چنین صلاحیتی می‌باشد. دیگر اینکه چنانچه خداوند قصد آشکارنمودن خود و صفات خود بر روی زمین بر دیگران را داشته باشد، لزوماً به لحاظ شکلی بایستی در وجود و جسم فرد یا چیز دیگری خود را نمایان سازد، همانند ماجرای حضرت موسی در کوه طور که خود را بر درختی نمایان ساخت.<sup>۱۶</sup> با دمیده‌شدن روح خداوند در جسم آدم و مزین نمودن آن

با صفات الهی زمینه‌ی لازم برای تجلی اراده‌ی خداوندی در انسان محیا گردید.

## ۲.۲. فرق انسان و فرشته

در روایات و تفاسیر نظر غالب این است که فرشتگان از جنس نور یا پرتو و همانند اشعه‌های نامرئی هستند، می‌توانند اشکال و صورت‌های مختلف به خود گیرند، با چشم معمولی قابل رؤیت نیستند؛ قوه‌های مختلف انسانی و اختیار از خود ندارند، معصومند، معصیت و گناه نمی‌کنند، خوراک، شهوات و جنسیت ندارند چون جسم مادی نیستند و مجرد توصیف می‌شوند، دانائی و علم آن‌ها محدود، ثابت و به ندرت قابل افزایش است و ساختار تکاملی ضعیفی دارند. در وصف آنان در قرآن آمده است، که «بالدار هستند با ساختار دو، سه یا چهارتایی» که گویا درجات و کارآیی آن‌ها را نشان می‌دهد و دائماً در حال «تسبیح و تقدیس خداوند» هستند. از برخی جهات از آدم‌های معمولی برترند، ولی انسان توانایی اینکه از فرشته فراتر پرواز کند را داراست. بیشترین خیل وسیع مخلوقات خداوند، که تعدادشان میلیاردها برابر انسان‌هاست و به گروه‌های مختلفی دسته‌بندی می‌شوند فرشتگان هستند، همانند لشکرهای عظیمی توصیف می‌شوند، که هر گروه وظایف ثابتی دارند مانند: فرمانبرداری، کارگزاری، حفاظت از انسان‌ها، امدادگران الهی، «رسولان» و پیام‌آوران وحی، «توده‌های انبوهی که مثل باد در حرکت‌اند، مسئول اعمال ویژه مثل «قبض روح، عذاب و مجازات»، «حاملان عرش»، «مراقبان انسان‌ها و نویسندگان نامه‌ی اعمال»، «مدبران امر» هستند.<sup>۱۷</sup> معروف‌ترین آن‌ها به تأیید همه‌ی ادیان الهی عبارتند از: عزرائیل، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل.

مهم‌ترین تفاوت فرشتگان با انسان عدم اختیار آنان و نوع جنس آن‌هاست، که از نور است و از اولین مخلوقاتی هستند، که هستی یافتند، آدم و حوا بعد از آن‌ها خلق شده‌اند. انسان از لحاظ جنس و خصوصیات در واقع موجودی است ترکیبی و دوگانه: «زمینی آسمانی»، با جسمی خاکی مادی و روحی آسمانی فرازمینی؛ بر هر بُعد خود که بیشتر تکیه کند، از بُعد دیگر خود به همان میزان فاصله می‌گیرد و دور می‌گردد. سعادت فی‌الحال او در میانه‌روی و تعادل است، ولی هرچه به جنبه‌ی فرازمینی خود بیافزاید، از سعادت

اخروی بیشتری برخوردار خواهد شد. تفاوت دیگری که از جانب شعرا در ادبیات عرفانی فراوان و متنوع مطرح می‌گردد این است، که فرشته از «عشق» بی‌خبر است:

بر در میخانه‌ی عشق ای ملک تسبیح گوی      کاندر آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند جج  
(همان: ۲۰۱)

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت      عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد  
(همان: ۱۷۶)

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی      بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز  
(همان: ۲۳۵)

گفته نیز در شعری معروف، پرتفسیر و جنجال‌برانگیز «دوگانه‌بودن انسان» و سرنوشت میانه‌ی بشر را بسیار عالی به تصویر کشیده است؛ او در این شعر طولانی با عنوان «حدود و ثغور انسانیت» (*Grenzen der Menschheit*) چنین می‌گوید: [...] «انسان نمی‌تواند و قرار نیست با خدایان خود را همسنگ بداند و بسنجد» / «او ریشه در زمین و سر در افلاک دارد» / «همین که قصد عروج به بالا را در سر می‌پروراند/ و پاهایش از زمین بلند می‌شوند/ سر به ستارگان می‌ساید/ ابرها و باده‌ها او را به بازی می‌گیرند/ و جایگاه و پایه‌اش نامطمئن می‌شود» و «آنگاه که ریشه و پای استخوانی خود را سخت بر زمین می‌چسباند/ همسنگ درختان تاک و بلوط می‌گردد» [...] «فرق بین خدایان و انسان در چیست؟» [...] «فقط انسان است که ناممکن‌ها را ممکن می‌سازد» / «اوست که فرق می‌گذارد/ تشخیص می‌دهد/ انتخاب و قضاوت می‌کند/ به لحظات ابدیت می‌بخشد.<sup>۱۸</sup> همه‌ی این ابیات بر وضعیت میانه، زمینی‌آسمانی و ساختار چندبعدی انسان صحنه می‌گذارند و از او موجودی عجیب و عظیم ترسیم می‌کنند، که هر چند ریشه در زمین و لایه‌های خاک، ولی اندیشه در آفاق و افلاک دارد.

گفته در نمایشنامه‌ی منظوم خود به نام *فآوست* (*Faust*)، که شهرت جهانی دارد و تحسین بسیاری از علما، فلاسفه، شعرا و مفسران ادبی را برانگیخته، مفصل به موضوع هستی انسان، خیر و شر، انسان و عشق پرداخته است. او در سرآغاز اثر، در «پیش‌پرده در آسمان» و در محضر پروردگار سرود کروبیان را در کنار فرشتگان و از زبان سه

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۴۷

ملائکه‌ی مقرب «اسرافیل، جبرائیل، میکائیل» (Raphael, Gabriel, Michael) با بیان فصیح سر می‌دهد و از عالم بالا به توصیف نگاه خود به عالم هستی، خورشید و زمین می‌پردازد و این‌گونه اولین روز خلقت را بلیغ و شیوا به تصویر می‌کشد. سپس نخستین گفتگوها و کشمکش‌ها بین شیطان یا «مفیستوفلس» (Mephistopheles) و خداوند شروع می‌شوند.<sup>۱۹</sup>

جدال اهورائی و اهریمنی در درون هستی و ذهن انسان، مبارزه با شیاطین ظاهر و باطن، هضم و تحمل افکار و اندیشه‌های مثبت و منفی، موافق و مخالف، خستی و متضاد از مهمترین مشغله‌های سرنوشت‌ساز و تفکربرانگیز بشر از بدو خلقت تا به حال بوده و همواره خواهد بود، چراکه انسان محکوم به تفکرکردن است، حتی در دیار خواب، موضوعی وسیع که میدانی عظیم برای قلم‌فرسائی ادبا و علما ایجاد کرده و فرشتگان را با این اقیانوس عمیق فاصله از فرش تا عرش است. لسان‌الغیب حافظ هم بر این تفاوت آشکار با ظرافت خاصی در بیت زیر اشاره کرده است، که در آن ابعاد فراتر از فرشته بودن و خصلت‌های ماورای «انسانی» و خداگونه‌ی انسان ملموس است. استفاده از ترکیب زیبای «بیش از حد انسانی» توسط حافظ اشاره به فراتر بودن انسان از ساختار خاکی و حاکی از خداگونه‌ی انسان به دلیل وجود روح الهی در پیکر آدم است، که مهم‌ترین وجه تمایز انسان و فرشته به‌شمار می‌رود:

ملک در سجده‌ی آدم زمین‌بوس تو نیت کرد      که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی  
(همان: ۳۵۹)

### ۳.۲. جایگاه انسان در خلقت

از روح و صفات خداوند در وجود داشتن، به معنی از بخشی از اراده‌ی او هم برخوردار بودن و همانند او در امور جهان تدبیر و تدبر نمودن و در کنار او و به اذن او خلاقیت و فعالیت از خود نشان دادن است. با این هم‌نفسی و هم‌جانی با پروردگار است، که توانمندی‌های خداگونه‌ی بشر می‌توانند بروز کنند و شکوفا شوند و انسان در «کامل‌ترین وجه ممکن امکان تبلور» داشته باشد. آدم در واقع پس از هبوط «هویتی جدید»<sup>۲۰</sup> پیدا کرد و در روی زمین وظیفه‌ای خطیر به او به امانت سپرده شد، با دریافت

خلافت در اصل اعطای مسئولیت و تعهد به انسان انتقال یافت. هم‌زمان میدان سختی از چالش‌ها برای او در پیش رو نهاده شد، تا ذات و ضمیر او سنجیده شود، نیت و اراده‌اش ثمره داده و نتیجه‌ی اعمالش در زیر ذره‌بین معیارسنجی‌ها گذاشته و ارزیابی شود. درجات شخصیتی و میزان تحمل او در امتحانات جان‌فرسای الهی مراحل را طی نموده و کسب رتبه نماید، علاقمندی‌ها و دلبستگی‌هایش او را تا انتها درجه‌ی تست‌های متعدد مورد آزمایش قرار دهند (کهف/۷)، تا شایستگی و میزان نیکوکاری‌اش برای خلیفه‌اللهی مورد تأیید واقع شوند. شاید به همین سبب است، که هر نورسیده‌ای از عالم بالا بوی همنشینی و طراوت هم‌روحي با خالق را داراست و هنوز غبار آزمایش‌های خاکی بر چهره‌اش ننشسته است:

هر گل نو که شد چمن‌آرای      ز اثر رنگ و بوی صحبت اوست

(همان: ۱۲۳)

هر تازه‌رسیده‌ای از آن عالم بوی پروردگار و خالق خود را دارد، مثل تولیدات کاملاً نو و جدیدی که از کارخانه رسیده باشند. ولی با گذر زمان گرایش‌ها، علایق و تمایلات هر آدمیزاده‌ای را به جوانب مختلف متمایل می‌سازد و مسیرش را تغییر می‌دهند، به گونه‌ای که این سؤال مطرح می‌شود: آیا او در عاقبت از دوستان شیطان و یا از محبان و عاشقان سرچشمه‌ی نیکی‌هاست، از مفسدین و یا از محسنین است؟ مثل زنبور عسل کوشا بوده و بر روی گل‌ها و شکوفه‌ها می‌نشسته و یا همانند مگس بر روی ناپاکی‌ها هم جولان داشته است، خلاصه اینکه گرایش نهائی‌اش به کدام جهت بوده است؟ هر فردی زمینه‌های مقام خود را با نیت، اعمال و رفتار و کردار خود فراهم می‌سازد، به عبارتی «هر کس آهنگر سعادت خود است»<sup>۱۱</sup>. انسان دارای زمینه‌ها و شرایط دوگانه و کاملاً متضاد است، می‌تواند به اعلی‌علیین عروج و یا به اسفل‌السافلین سقوط کند، به مقام عالی و رفیع برسد و یا اینکه پست‌تر از حیوان گردد: «بل هم اضل» (اعراف/۱۷۹). بنابراین مقام و درجه‌ی هر فردی در پایان کار و پس از طی مراحل مختلف و گذراندن آزمایش‌ها مشخص می‌شود. عارفان و عالمان هم معتقدند هر انسانی در کنار اختیار و آزادی نیاز به عنایت، کرامت، رحمت و لطف نیروهای ماورائی دارد:



خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۴۹

به رحمت سر زلف تو واثقم ورنه کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن  
(همان: ۳۰۸)

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهاد لطف شما گامی چند  
(همان: ۱۹۲)

مشخص است که این لطف و توجه دوجانبه تصور می‌شود. باینکه هر چقدر توانمندی‌ها، استعدادها و موقعیت‌ها بیشتر می‌شوند، انتظارات هم به تبع آن افزایش می‌یابند، ولی انسان بایستی طالب هم‌صحبتی بوده باشد، برای جلب و جذب فعالیت و «کوشش» نماید، بخواهد و در پی کسب فضایل و مقامات باشد و به قصد و غرض کمال و ارتقاء گام به سوی منبع الهام بردارد:

از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است غرض این است وگرنه دل و جان این همه نیست  
(همان: ۱۳۲)

وقتی هدف همدمی، شناخت، مکاشفه، معاشقه و مستفیض شدن در شاهراه تعالی باشد، همدلی و «فناء فی الله» میسر می‌گردد. انسان پرده‌های مادی را کنار می‌زند، به واسطه‌ی لطف حق، کرامت و عظمت می‌یابد؛ و به منظور رسیدن به جایگاه عالی و قرب الهی کوشش می‌کند. کرامت نیز بر دو نوع است «کرامت ذاتی»، که خداوند با دمیدن روح خود به پیکره‌ی آدم در نهاد هر آدمیزاده‌ی سرشته است «کرمانا بنی آدم»، و «کرامت اکتسابی»، که معیار تشخیص شایستگی انسان به شمار می‌آید، چون انسان از طریق اراده، اختیار، عمل صالح و تقوا به آن رسیده و برای آن تلاش کرده و آن را با خون دل، عشق و محبت و همت عالی کسب نموده است.<sup>۲۲</sup>

انسان بر همه‌ی موجودات ارجحیت و برتری داده شد و اشرف موجودات گردید، حتی آیات و روایات متعددی حاکی از آن است، که عالم هستی و هر چه در آن است به خاطر او ساخته شد. بخشی از انسان نامیرا و جاودانه است و آن روحی است که از پروردگار وام گرفته شده و به سوی او بر می‌گردد و به ابدیت می‌پیوندد. لذا به خاطر ویژگی دوگانه‌ی «زمینی‌آسمانی» و ریشه‌ی روح الهی‌اش از آن به بعد، واسطه‌ی بین خداوند و دیگر مخلوقات محسوب می‌شود، همانند مأموری که پس از اتمام مأموریت دوباره به محل خدمت خود برمی‌گردد و ارتقاء مقام پیدا می‌کند و آمرزیده می‌شود. به

۵۰ ————— مجله‌ی حافظ‌پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹  
لطف و وسعت و گستره‌ی کرامت حق بود که از گناه آدم چشم‌پوشی گردید و جای  
تعجب نیست که حافظ کل قرآن هم اغلب «کرامت» را با موضوع «بخشش گناه» اغلب  
به موازات هم ذکر کرده است:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناه‌کارانند

(همان: ۱۹۹)

طمع ز فیض کرامت مبر که خُلق کریم گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشد

(همان: ۲۱۷)

هر انسانی همین‌طور فی‌نفسه خلیفه‌الله محسوب نمی‌شود، بلکه بایستی  
مشخصه‌های لازم انسانیت و آدمیت را در خود دارا باشد و آن‌ها را به اثبات رسانده  
باشد. طبق آیات قرآنی هدف و غایت خلقت «قرب الهی» است و بازگشت همه به  
سوی اوست، تا برای هر کس جایگاه و مقام نهایی‌اش مشخص و به او اعطا گردد و این  
می‌تواند بلندمرتبه‌ترین جایگاه و مقام شامخ انسانی باشد، مثل اینکه گدایی را به بارگاه  
شاهی پذیرفته باشند. مسیرها و راه‌های تقرب نیز مختلف است. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند  
از: «تلاش عملی»، «نیکوکاری»، «بندگی خالصانه»، «ثنا و دعا»، «عبادت و طاعت»،  
«عشق» و «مهرورزی به مخلوقات خداوند و خود او»، «اطاعت اوامر الهی»، «صفای  
نیت»، که لسان‌الغیب حافظ نیز بر همه‌ی آن‌ها واقف است:

محل نور تجلیست رای انور شاه چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش

(همان: ۲۴۴)

به طاعت، قرب ایزد می‌توان یافت قدم در نه، گرت هست استطاعت

(همان: ۳۸۸)

در راه عشق مرحله‌ی قرب و بعد نیست می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت

(همان: ۱۴۱)

گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست بنده‌ی شاه شماییم و ثناخوان شما

(همان: ۱۰۳)

شیطان هم‌زمان با آدم و حوا از بهشت رانده شد، میدان و زمینه‌ی نبرد خیر و شر،  
اهورا و اهریمن به وسعت کوه‌ی زمین گسترده گردید. آدم و فرزندان‌ش در معرض

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوتته و حافظ \_\_\_\_\_ ۵۱

خطرات گمراهی قرار داده شدند. وجود زمینه‌ی خیر و شر عمل و انتخاب انسان را ارزشمند می‌کند. ابلیس زخم‌خورده دست‌بردار نبوده و نیست، هزاران پیامبر آمدند و رفتند، چون در مقابل دام‌ها و دسایس شیطان و سلطان ظلمت، لغزش‌ها و چالش‌ها فراوان و چراغ هدایت لازم بود. سختی کار در این ویژگی مهم مستتر می‌باشد، که انسان موجودی انتخابگر است و در بسیاری از موارد از تشخیص صحیح باز می‌ماند. اینجاست که نقش اصلی «انتخاب» کارگر می‌افتد و آن «سنجش و آزمایش» نام دارد، همانند زمانی که ما فردی را بین انتخاب «عالی»، «خوب»، «بد» یا «بدتر» مختار می‌گذاریم و او نمی‌داند چه کند و به سمت «بد» و «به ظاهر خوب» متمایل می‌شود و ارزش جایگاه و مقام آن موضوع را درست تشخیص نمی‌دهد. دانه‌هایی در مسیر پخش شده و دام‌هایی گسترده شده‌اند، که عاقل‌ترین‌ها هم آن‌ها را نمی‌شناسند، نمی‌بینند و فقط ضمیر آگاه عارفان و حکیم دانای با بصیرت بر آن‌ها واقف است:

چه شکرهاست درین شهر که قانع شده‌اند شاهبازان طریقت به مقام مگسی

(همان: ۳۴۶)

در عرفان اسلامی معتقدند که جایگاه نهائی انسان تازه بعد از طی مراحل طریقت اعطا و ثابت می‌گردد. مقام و منزلت انسان تابع هدف‌گذاری‌های پیش از خلقت او از سوی خالق نیز می‌باشد و اینکه برای چه و با چه اهداف آینده‌نگرانه‌ای هستی یافت؟ این مطلب را می‌توان با توضیح و معرفی کوتاه و مختصر مباحث انسان‌شناختی و مردم‌شناسی بهتر درک نمود. دانشمندان و متخصصان از دیرباز انسان را چنین تعریف کرده‌اند: ۱. انسان حیوان ناطق<sup>۳۳</sup> است؛ ۲. انسان موجودی ابزارساز است؛ ۳. انسان موجودی اجتماعی است؛ ۴. انسان حیوان عادت است. همه‌ی این‌ها صحیح هستند، ولی اولین تعریفی که علمای اسلامی هم آن را از دانشمندان یونان باستان وام گرفته و توسعه بخشیده‌اند، مناسب‌ترین توصیف از انسان به نظر می‌رسد و مشخص می‌کند که انسان سرآمد مخلوقات آفرینش است. وقتی خداوند «کل اسماء» را به بشر آموخت، صیرف تعلیم و تدریس نبود، بلکه هنر خلاقیت و سازندگی و توانمندی و مشابه آن‌ها نیز به آدم انتقال یافتند. به همین علت هم «خواندن»، «نوشتن» و «قلم» لایق قسم الهی شدند و

قرآن با «اقرء» آغاز می‌شود و انجیل با جمله‌ی معروف «در ابتدا کلمه بود»، که همگی بر جایگاه رفیع انسان و مزیت «سخن گفتن»، قدرت تفکر و درک مفاهیم نسبت به دیگر موجودات اشاره دارند. با نظاره‌ی چنین قدرت و صفات خداگونه‌ای که در وجود انسان مشاهده شد، در چنین صحنه‌ای بود که سرانجام تمام فرشتگان حیرت‌زده بر آدم و حوا و اهمیت این خلقت عظیم سجده کردند، شیطان نیز با ابرام زیاد همچنان دیوصفت بر آدم حسد می‌ورزید و سابقه‌ی عبادت هزارساله‌ی خود را به رخ می‌کشید:

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه‌ی حُسن بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجیبست  
(همان: ۱۲۷)

«حیرت» از لحظات مکاشفه و مقامات عالی‌ی عرفاست،<sup>۲۴</sup> که گویا از همان صحنه و اولین لحظات آفرینش در وجود انسان به یادگار مانده باشد، حس و حال حیرت در هر انسانی و برای هر موضوعی که باشد، همیشه باعظمت و دیدنی است. گوته شاعر ژرفاندیش و باریک‌بین آلمانی واژه‌ی «حیرت» (Erstaunen) را در مجموعه‌ی «اشعار جهان‌بینی» به‌کار برده است، که از سال ۱۸۱۸ به بعد، در دوران پیری‌اش و هم‌زمان با نگارش دیوان غربی‌شرقی و آشنایی با حافظ سروده و در خصوصیات آن‌ها مفسرین معتقدند، که این سروده‌ها از سمبولیک پرمغز و پرمحتوایی برخوردار هستند. او این اشعار را یک بار هم با عنوان «خدا و جهان» منتشر نموده، که فلاسفه و دین‌پژوهان ارادت آشکاری به آن‌ها دارند. او در شعری زیبا، سراسر هارمونی و بدیع به نام (Parabase) (واژه‌ای لاتین برگرفته از صحنه‌پردازی‌های نمایش) به توصیف حرکات نمادین «روح» در «طبیعت» می‌پردازد: «شادمانه در سال‌های دور / کنجکاوانه روح در تلاش بود / تا پی بَرَد و درک کند / طبیعت چگونه زنده است / دریافت که همه همان جاودانه واحد است / که در لباس تنوع جلوه‌گر شده / کوچک همان بزرگ / و بزرگ همان کوچک / هر کدام به نوع خود / مدام متغیر، همه ثابت / شکل‌دهنده، شکل‌گیرنده / و من حیرت‌زده مات تماشا».<sup>۲۵</sup> شعر توصیفی است ادبی و هنرمندانه از جولان و پرواز روح بر فراز طبیعت بسیار متنوع و عظیم جهان و گویا قبل از هبوط و سکونت آدم و حوا بر زمین، که در نهایت باعث حیرت و شگفتی ناظر و تحریرکننده‌ی ابیات می‌گردد.

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۵۳

چون با رمز و راز جهان و طبیعت آشنا می‌شود و کسب آگاهی از بطن امور می‌نماید، او را به حیرت و شگفتی می‌اندازد و در دو سروده‌ی بعد هم این محتوا تشدید شده، چون «اسرار مقدس و پیدا و نهان» خلقت بر او فاش گشته‌اند.

همانند این‌گونه «داستان‌های رمزی دیدار روح یا نفس سالک با اصل آسمانی خویش» مانند «دیدار سالک با فرشته‌ی راهنما-فروهر» «به عالم مثال» و «مسیر سفر روح» را می‌توان در بخشی از کهن‌ترین متون زردشتی ایران باستان و اوستا به نام «یشت‌ها» مشاهده نمود که از ماجرای «سفر روحانی زردشت و حصول پیامبری او» خبر می‌دهد. خلقت «عالم فرّوشی» در دین زردشتی که توصیف همان دوره‌ی معنوی و روحانی بشر است، شایان مقایسه با داستان‌های خلقت در دیگر ادیان الهی می‌باشد و بزرگانی چون ابن‌سینا و سهروردی نیز در آثار خود نمونه‌های این‌گونه سفرهای روح را با دیدگاه‌های فلسفی و عرفانی آمیخته و خلاقیت‌های ماندگاری پدید آورده‌اند.<sup>۲۶</sup>

خلاصه اینکه انسان به واسطه‌ی روح الهی در وجودش هویتی جدید پیدا کرد، امانت و وظیفه‌ای خطیر عهده‌دار شد و لاجرم با چالش‌های فراوانی چون آزمایش‌ها و موانع جان‌فرسا مواجه گشت، تا ذات و ضمیرش سنجیده شود. آنگاه به او مقام شامخ خلیفه‌اللّهی اعطا می‌شود، که از میدان‌های مختلف پیروزمندانه و سرافراز بیرون بیاید. هم‌صحبتی و هم‌دمی آدم با خالق خود کرامتی بود که او را اشرف و سرآمد مخلوقات کرد. حق انتخاب و اختیار، اراده و آزادی‌اش به او منزلت و رتبه بخشیدند و چنانچه همت بلند داشته باشد، از فضایل عالی برخوردار شود و باز وسوسه‌ی شیطان و شکرهای جذاب جهان او را منحرف نکنند، کمال و ارتقاء می‌یابد. با صداقت و اطاعت و تقرب هر چه بیشتر به بارگاه ملکوت برگشته و در عرش برین هم‌صحبت جانان خواهد شد و چنین جایگاهی خاص انسان متعالی و هدایت‌یافته است. در چنین شرایطی خواهد بود، که انسان در مراحل اولیه «جویای اسرار» پنهانی هستی و خلقت است، ولی به مرور به «نامه‌ی خوش‌خبر از عالم اسرار» و عالی‌ترین مقام خود هم دست خواهد یافت:

۵۴ \_\_\_\_\_ مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

ساقیا جام می‌ام ده که نگارنده‌ی غیب نیست معلوم که در پرده‌ی اسرار چه کرد  
(همان: ۱۶۹)

حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد  
(همان: ۱۸۶)

نکته‌ی روح‌فزا از دهن دوست بگو نامه‌ی خوش‌خبر از عالم اسرار بیار  
(همان: ۲۲۶)

#### ۴.۲. خصوصیات، صفات و ویژگی‌های انسان برتر یا آبرانسان

اگر چه سرنوشت آدم و حوا با هبوط و سقوط گره خورد، اما گویا عاقبتش با اوج و عروج پیوند زده شده باشد. انسان به مفهوم عام آن ذاتاً طالب تعالی و رشد، عاشق خوبی‌ها و زیبایی‌هاست. وجودش از آرزوهایی سرشار است، که او را هدف‌دار می‌سازد و به سوی جاودانگی فرامی‌خواند. گویا هوای بازگشت به فردوس برین و بازپس گرفتن جایگاه دیرین را در سر می‌پروراند و طالب آن چیزی است که به خدعه از او گرفتند، از آخرتش مدینه‌ی فاضله‌ای در ذهن دارد، که او را به کوشش‌ها، تلاش‌ها و مجاهدات مختلف و پویایی مداوم برای نیل به اهداف عالی ترغیب می‌کند. عاشق و شیفته‌ی آن چهره‌ی فراموش‌ناشدنی محبوب و معشوق عهد‌الست خود است، که با او عهد و پیمان بسته و به همین سبب هم همواره «طالب کمال مطلق»، ولی دچار «گرایش‌های برونی و درونی» خویش، زمین‌گیر «عقل» و دست‌آویز «عشق» است.<sup>۲۷</sup>

در عرفان اسلامی افراد پیشگامی نظیر ابن‌عربی از دیرباز تعریف و معیارهای خاصی برای «انسان کامل» ارائه نموده‌اند، «آنان شریف‌ترین صورت هستی، یعنی انسان کامل را، مظهر عظیم‌ترین اسماء‌الله، یعنی اسم جامع می‌دانند و بنابراین او را آئینه‌ی تمام‌نمای ذات و اسماء و صفات می‌شمارد».<sup>۲۸</sup> چنانچه نگاهی به گروه برگزیده‌ی «اسماء‌الحسنی» مخصوص خداوند بیاندازیم، که تعداد ۹۹ عدد از آن‌ها در بین عموم مسلمانان شهرت فراوان دارند،<sup>۲۹</sup> مشاهده می‌کنیم، که می‌توان آن‌ها را به چند بخش مختلف تقسیم نمود. یک دسته از آن‌ها را، که عمدتاً بیانگر صفات و خُلقیات ویژه و برتر هستند و با خصایل

«انسان کامل» و خداگونه بیشتر قابل مقایسه می‌باشند، در اینجا ذکر می‌کنیم. بسیاری از اسامی خداوند صرفاً خاص خالق هستند، ولی برخی از آن‌ها مشترکاً در ذات انسان‌های والامقام نیز یافت می‌شوند، چون در واقع از هستی‌بخش عالم امکان وام‌گرفته شده‌اند: «الخالق، العليم، البصير، العدل، المقسط، الخبير، الحكيم، الغفور، الکریم، الودود، المؤمن، الحمید، الماجد، القادر، البر، الرحيم، الرؤوف، النافع، الهادی، الصبور، ...».

در کنار اسماء به ویژگی‌های دیگری، که بیشتر خاص مخلوق هستند و معادل عربی آن‌ها در اسماء‌الحسنی مشاهده نمی‌شود، نیز اشاره می‌گردد. هر انسان فهیم و دانایی معمولاً به دنبال این است تا قریحه و استعداد خود را شکوفا سازد، پتانسیل موجود در هستی خود را آشکار نماید و خود را به کمال برساند. به درجه‌ی انسان چندبُعدی رسیدن، هم نیاز به رعایت «بایستن‌ها»، هم نیاز به پرهیز از «نبایستن‌ها» دارد، که ما اکثر آن‌ها را در دیوان حافظ چنین یافته‌ایم:

۱. صفات مثبت یا «بایستن‌ها»: احسان، نیکوکاری و خدمت به خلق، تقوا، اراده، عمل صالح، جاذبه و دافعه، عشق، خوبی، مثبت‌اندیشی خوش‌بینی به امور، مروت، علم و دانش، تعقل و تفکر، صفای نیت، صداقت و خلوص، تزکیه‌ی نفس، اراده‌ی قوی، شناخت و خودآگاهی، هدف‌داشتن، ارزش‌گرایی، درد هم‌نوعان، نگه‌داشتن عهد و وفاداری، آزادی، حریت و ...

۲. صفات منفی یا «نبایستن‌ها»: حسد، کبر، غرور، عجب، ریا، ترس، نفاق و زرق، سخن‌چینی، مردم‌آزاری، سالوس، چاپلوسی، دیوسیرتی، شیطنت، طمع، فعل حرام، دروغگوئی، ناامیدی، گناه، ظلم و ستم، عیاشی، پرده‌داری، عهدشکنی، هوا و هوس، ذلت‌پذیری، بی‌وفایی، منت‌دونان، شید، غش، حيله و نیرنگ، فسق، تزویر، کید، حرص و آز، کردار ناصواب، ملامت، مغلظه، خودپرستی، درازدستی، نظر به عیب و ...

در تحقیقات و پژوهش‌ها درباره‌ی انسان کامل بیشتر به ذکر و توصیف صفات مثبت پرداخته شده است. وجود و فطرت انسان، هم برای نیکی‌ها و هم برای بدی‌ها آمادگی دارد. یکی از مهم‌ترین معانی «تقوا» همان «پرهیزگاری» است، نه فقط به معنی «عبادت و زهد». هر کس بتواند از انجام گروه صفات منفی فوق خودداری نماید، متقی و صالح

است و خود را به کمال و انسان آرمانی نزدیک‌تر کرده است.

جالب‌ترین ترکیب واژگانی در خصوص خصلت‌های انسانی را در سوره‌ی «انسان»، آیه‌ی ۳ در قرآن کریم مشاهده می‌کنیم: پیرامون چگونگی و پیکره‌بندی عناصر وجودی انسان آمده است، که او را از «نطفه امشاج نبتلیه» یعنی «نطفه‌ای آمیخته» یا به عبارتی «ترکیبی از ژن‌های مختلف» و خصلت‌های گوناگون آفریدیم. شاید در پاسخ به اعتراض فرشتگان در خصوص خلقت انسان آنجا که خداوند می‌فرماید: «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (بقره، ۳۰) منظور این باشد، که من در وجود آدم صفات و خصوصیتی را نهاده‌ام، که شما از آن‌ها آگاهی ندارید و از آن‌ها بی‌خبرید و بعداً در زمان نامشخصی و در مواجهه با شرایط ویژه‌ای در وجود انسان شکوفا خواهند شد، همانند نهال ناشناخته‌ای که هنوز نمی‌دانیم ثمره‌اش چیست و بایستی صبر کنیم بهار و تابستانی بر آن بگذرد و زمان خاص آن فرا رسد تا هویت و کیفیت میوه‌اش بر ما روشن گردد.

از بُعد مادی و جسمانی بشر با دیگر موجودات و حیوانات تا میزان زیادی مشابه است، اما از نظر فضائل اخلاقی و معنوی می‌تواند بسیار متفاوت و حتی ممتاز باشد. اصالت ذات انسان، ارزش و مقام او بستگی به اخلاق، منش، رفتار و عملکرد او دارد، که این‌ها نیز متقابلاً با ذات و فطرت عجین شده و از او انتظار می‌رود. خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند» و «باده از جام تجلی صفاتم دادند» نزد حافظ انعکاس تصویری از این‌گونه خصایل و اندیشه‌هاست. وقتی او از مستمع خود می‌خواهد که «گوهر ذاتی بنمای» یعنی ماهیت وجود و اصل واقعی و ارزشمند خود را نشان بدهد، ابعاد شخصیتی خود را نمایان و شکوفا کن، عیار، خلوص، درخشندگی و جلای گوهر خود را به اثبات برسان. گوته نیز در جمله‌ی کوتاه و زیبایی که از جمله کلمات قصار وی محسوب می‌شود، چنین می‌گوید: «تاریخ هر انسانی شخصیت اوست». <sup>۳۰</sup> آنچه که او با زحمت و مشقت تمام در طول دوران زندگی خود ساخته، پرداخته و کسب کرده است. شخصیت نیز در کوره‌ی «امتحان و بلا» سنجیده می‌شود، امری که بیش‌از هر چیز بزرگان و صاحبان مقام و منزلت را به مبارزه می‌طلبد، از پیامبر اکرم نقل است که: «شدیدترین مردم از جهت امتحان و آزمایش انبیاء هستند، سپس کسانی که به انبیاء نزدیک می‌باشند و بعد از ایشان



خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۵۷

هر که در رتبه‌ی بالاتر است.<sup>۳۱</sup> گوته هم شدیداً به مباحث خیر و شر، کاراکترها و مینش انسانی در بسیاری از آثار خود پرداخته و نظر مشابهی دارد: «هرچه انسان والامقام‌تر، به همان میزان هم بیشتر تحت نفوذ و در خطر تأثیرات اهریمنان قرار دارد، و او بایستی همیشه مواظب باشد، که اراده‌ی هدایت‌گر او به بیراهه نرود».<sup>۳۲</sup> در قصص دینی بارها نمونه‌ی چنین تذکراتی را شنیده‌ایم، که ایوب آزمایش‌های دلخراشی را پشت سر گذاشت، ابراهیم اسماعیل را به قربانگاه برد، یونس در شکم ماهی گرفتار آمد و همه‌ی بزرگان و عرفا امتحان شده و مراحل سخت طریقت را طی نموده‌اند. می‌دانیم که «خوب‌ترین‌ها بیشتر در معرض خطراتند» و به عبارتی زیبا: «هر که در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند».

«خلاقیت» از مهم‌ترین صفات انسان برتر یا «آبرانسان» است، صفتی که در دیگر موجودات هرگز به این صورت شاهد آن نیستیم، ریشه در ذات اقدس الهی دارد و از ابعاد مهم آن تنوع در خلق آثار و تعداد موجودات مختلف است. وقتی به تیره‌ها و گونه‌های رنگارنگ و خیره‌کننده‌ی هزاران نوع پرنده، پروانه و یا ماهی نگاه می‌کنیم، مات و مبهوت عظمت خلقت آن‌ها می‌گردیم. انسان هم برای مثال صدها نوع خودرو، هواپیما، ابررایانه و وسایل دیگر ساخته است، که هرکدام تحسین هر بیننده‌ای را برمی‌انگیزند. ابداعات و اختراعات بشر در طول هزاره‌ی قبل شدت و سرعت چشمگیری گرفته و دست‌آوردهای این فعال خلاق پرتلاش سر از افلاک و سیارات بسیار دور درآورده‌اند، به گونه‌ای که مخلوقات هوشمند خود را به ماه و مریخ هم فرستاده است، که تداعی هیبوط آدم و اوج و عروج ابرانسان را در ذهن ایجاد می‌کند. همه می‌دانیم، رشد بشر به حدی بوده که امروزه موجوداتی فراتر از خود را خلق کرده است. روبات‌های انسان‌نما، که از تراشه‌های مغز مصنوعی برخوردار هستند، صدها برابر انسان قدرت حافظه دارند و جلد بیرونی آن‌ها از پلیمرهای خودترمیم‌کننده همانند پوست بدن است، قدرت فکری و توان عملکرد آن‌ها به مراتب بیشتر از خود انسان است، هرچند از برخی جهات هنوز ساختار عالی، مطلوب و موردنظر را ندارند. مهم گام‌های برداشته‌شده، بروز استعدادها و اثبات توانمندی‌های او در «خلاقیت»،

۵۸ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹  
آفرینش و اثبات صفت «خداگونگی» است. در سایه‌ی تعلیم، «تربیت» و آموزش، انسان به این درجات عالی علمی و اخلاقی رسیده است و هرآنچه را که روزی تصور و آرزو می‌کرده است، به مرور زمان محقق می‌نماید، همانند شوق دیرین پرواز، که امروزه امری عادی به نظر می‌رسد. بسیاری از تراوشات فکری و اندیشه‌هاش «موجود» گشته‌اند، به قول و آرزوی قلبی حافظ:

کنون که درچمن آمد گل از عدم به وجود      بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود [...] (همان: ۲۱۲)

بود که مجلس حافظ به یمن تربیتش      هر آنچه می‌طلبدم جمله باشدش موجود (همان)

خالق هستی با «کن فیکون» خلق می‌کند و انسان هم امروزه با دستور بیانی، صوتی و سخن، چراغ‌ها، روبات‌ها و دستگاه‌های ساخت خود را روشن و خاموش می‌نماید، به گونه‌ای که یک دستگاه تمام اتوماتیک شروع به ساخت و خلق قطعه و وسیله‌ای دیگر می‌کند و مدام مخلوقات بشرساز هوشمند «موجود» می‌شوند و جایگزین انسان‌ها در محیط کاری شده‌اند. وقتی در نهاد انسان مستعد نظر «عنصر» و «کیمیای عزت» و دانایی به لطف کرامت نهاده شد، «همت عالی» نیز یاری‌گر گشت. از آن زمان، اخلاقیت در عمق جان انسان، درخشنده و جلوه‌گر شد، چون از ژن هستی‌بخش در وجود خود «پنهان» و نهفته دارد و با «حکمت الهی» آمیخته شده است:

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی      در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی (همان: ۳۶۸)

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت      وی دولت تو ایمن از وصمت تباهی (همان)

گونه نیز در اخلاقیت از درخشنده‌ترین ادبای آسمان ادب جهان است، تعداد فراوان آثار ادبی، نمایشنامه‌ها، مجموعه اشعار، مکاتبات، مقالات و تحقیقات علمی تخصصی و بسیاری از تلاش‌های ماندگار ادبی او بر صفحه‌ی روزگار بیانگر اخلاقیت دائم و لذت او از تلاش و تولید علمی، ادبی، فرهنگی هستند. او به‌طور برجسته‌ای فعالیت، استعداد و

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۵۹

نبوغ را با خلاقیت و درخشندگی همگام کرده است. محققان آلمانی کتابی را با عنوان مسیر گوته به سوی خلاقیت منتشر کرده‌اند، که در آن بعضاً بر گذران دوران سخت زندگی او تأکید شده و در مبارزه با بیماری‌ها عملکرد جالب گوته را «خلاقیت» ذکر می‌کنند و معتقدند «گوته در مبارزه با بیماری و نقاهت از خلاقیت به‌عنوان راهکار عملی مبارزه با آن‌ها بهره‌جسته است» او به گونه‌ای از انرژی خلاق خود در مبارزه با لحظات سخت، اتفاقات و مصائب استفاده کرده، که مدام موفق به تبدیل تهدیدها به فرصت‌ها شده است.<sup>۳۳</sup> خلاقیت یک موضوع شخصیتی، نشانه‌ی نبوغ و حاکی از تجربه‌ی فراوان شخص فعال است، که دانشمندان امروزه در مباحث روان‌شناختی و روان‌درمانی برای آن ارزش فراوانی قائل هستند و اثبات کرده‌اند که خلاقیت، فعالیت و مشغولیت سالم می‌توانند در مواقع یأس، ناامیدی، افسردگی و مشکلات روحی بسیار مؤثر واقع شوند و در درمان خردمندانه‌ی فرد نقش مهمی را ایفا نمایند.

گوته در سراسر زندگی خود یادداشت‌نگاری‌های جالب و حکیمانه‌ای داشته و منتشر نموده است. او در یکی از نامه‌هایش به دوستان خود بعد از آشنایی با دیوان حافظ در سال ۱۸۱۵ میلادی چنین نوشته است: «اخیراً کل مجموعه‌ی اشعار حافظ را در ترجمه‌ی هامر (Hammer-Purgstall) دریافت کرده‌ام. اگر تا به حال گه‌گاه مطلبی و قطعاتی از این شاعر بلندمرتبه نصیبم می‌شد، اکنون کل آن‌ها به یک‌باره تأثیر جان‌بخشی بر من گذاشته‌اند و من چاره‌ای جز این نداشتم، که در مقابل آن‌ها فعال و خلاق شوم، وگرنه نمی‌توانستم در برابر این پدیده‌ی عظیم (حافظ) تاب و توان وجود داشته باشم».<sup>۳۴</sup> به همین علت هم این نویسنده‌ی خارق‌العاده خیلی سریع به مطالعه‌ی دیوان حافظ پرداخت و با نبوغ سرشار از محبت و ارادت به ادبیات مشرق‌زمین موفق به خلق دیوان غربی‌شرفی خود شد.

«همت» همانند مرکزیت عظیم انرژی و موتور جنبش در وجود هر انسانی برای به تحرک درآوردن دیگر صفات نامبرده در بالا برای هر انسان والا و نابغه است. هرکس که در ذات و نهادش «ضمیر عاقبت‌اندیش» دارد، به امور ساده و پیش‌پاافتاده بسنده نمی‌کند و به دست‌چینی ستاره‌های فرزائنگی، دانایی و نیکویی درونی و بیرونی می‌رود. نزد حافظ حتی توان فکری و قدرت اندیشه‌ی هر فردی بستگی به «همت» والای او دارد.

۶۰ ————— مجله‌ی حافظ‌پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

انسان سخت‌کوش با عزم و اراده‌ی پولادین در پی دست‌یابی به اهداف عالی خود است و به آسانی کوتاه نمی‌آید: «همت بلند دار، که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند». تا «همت عالی» در وجود انسانی جوش و خروش نکند، «طالب چشمه‌ی خورشید درخشان نشود». حافظ آن‌چنان از این صفت و انرژی سرشار است، که خود را قدرتمندترین پوینده در مسیر عشق و نیل به وصل دوست می‌داند. او آن‌چنان هستی خود را آکنده از همت می‌داند، که معتقد است نیروگاه ابدی و پاینده‌ی همت‌بخشی به آیندگان نیز می‌باشد و از بقعه و بارگاهش نور همت به آسمان متصاعد خواهد بود و «بر سر تربت» پاکش از انفاسِ همتِ جاودانه‌ی او مدد باید جست:

عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد      هر که را در طلبت همت او قاصر نیست  
(همان: ۱۲۹)

تو و طوبی و ما و قامت یار      فکر هر کس به قدر همت اوست  
(همان: ۱۲۳)

ملکت عاشقی و گنج طرب      هر چه دارم ز یمن همت اوست  
(همان)

زهی همت که حافظ راست از دنیا و از عقبی      نیاید هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت  
(همان: ۱۴۴)

ذره را تا نبود همت عالی حافظ      طالب چشمه‌ی خورشید درخشان نشود  
(همان: ۲۱۶)

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه      که زیارت‌گه رندان جهان خواهد بود  
(همان: ۲۰۴)

در زبان آلمانی برای واژه‌ی همت چند معادل مختلف وجود دارد، که گوتته در ترکیبات معنایی و مفاهیم گوناگون آن‌ها را استفاده کرده است. مترجمان حافظ نیز برای ۴۸ بار تکرار واژه‌ی «همت» در دیوان حافظ کلماتی چون "Bestreben; Streben;" "Hochsinn; Ehrgeiz; beständige Gesinnung" را به کار برده‌اند. گوتته این کلمه را بیشتر با «استعانت از درونِ خویشتن» و «تلاش برای آموختن» و به کمال رساندن

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۶۱

خود تعبیر و تفسیر کرده و پیرامون این معانی آن‌ها را در جملات و اشعار زیبایی آورده است: «من هیچ تلاش و همتی را جز این نمی‌بینم، که خودم را به شیوه‌ی خاص خودم، تا آنجا که ممکن است تعلیم و آموزش دهم، تا در وجود لایتناهی، که هستی ما در آن نهاده شده، مدام و هرچه بیشتر، پاک‌تر و شادمان‌تر سهمیم باشم».<sup>۳۵</sup> یک نوع تفکر وحدت‌وجودی در این جمله مستتر است. در همان سال‌های خلق این جمله گوته برای چندمین بار خود را با اندیشه‌های اسپینوزا (Spinoza 1632-1677) فیلسوف معروف هلندی، که افکارش در عرفان و فلسفه‌ی اسلامی و تشکیل جهان‌بینی‌های دینی تأثیر داشته، سخت مشغول کرده بوده است. آن‌ها جهان را موجودی زنده می‌دانستند، «جان» و «روح» برای آن تصور می‌کردند و خود را در وجود لایتناهی شریک تلقی می‌نموده‌اند.<sup>۳۶</sup> در جمله‌ی کوتاه و پرمغز دیگری گوته واژه‌ی همت را این‌گونه استفاده کرده است: «این حس و حال تلاش و همت دائم است، که انسان را جاودانه می‌سازد».<sup>۳۷</sup> چون یک نوع نیروی دینامیک و پویا در خود فرض می‌کند. برداشت گوته دقیقاً همانند حافظ است، که همت را مرکز دائم و پیوسته‌ی انرژی و عامل افزایش توان انسان می‌داند. او بارها همت و تلاش انسان را می‌ستاید و می‌گوید: «انسان بایستی همیشه برای دستیابی به بهترشدن تلاش کند و همان‌گونه که می‌بینیم، تمام همت و سعی خود را برای نیل به بالاتر انجام می‌دهد، حداقل این است که در پی رسیدن به تازه‌های جدید است».<sup>۳۸</sup>

بنابراین ما «آبرانسان» را همان انسان خلاق، فعال و با همت عالی می‌دانیم، که هم ارزش‌مدار و کمال‌گرا و هم بافرهنگ و پرتلاش است. هستند انسان‌های فراوانی بر روی کره‌ی زمین، که همه از نسل آدم و حوا هستند، هیچ‌گونه درونمایه‌ی دینی‌مذهبی نداشته و ندارند، در خانواده‌های غیردینی بزرگ شده‌اند، ولی از فرهنگ، تمدن، اخلاق، ادب و صفات والای انسانی متعددی برخوردار هستند؛ دارای همت عالی، خلاقیت و خداگونگی خاصی هستند، که مدام برای آسایش، رفاه، پیشرفت و تعالی خود و نوع انسان تلاش بی‌وقفه می‌کنند و بسیاری از صفات مثبت و ارزشمند در نهاد آن‌ها موجود و شکوفا شده است، آن‌ها اهل مدارا (Toleranz) و انسانیت محض هستند و مصداق

این بیت مشهور از دیوان ابرمرد و انسان دوست ایران:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است      با دوستان مروت با دشمنان مدارا  
(همان: ۹۹)

## ۵.۲. مهم‌ترین خصائل «انسان کامل»، «انسان بودن» و «انسان ماندن»

سعادت بشر در گرو رعایت ارزش‌ها، باورها و اندیشه‌های گرانقدر او هستند و مسئولیتی که در برابر آنان در وجود خود حس می‌کند. عدالت، تعادل در رفتار، گفتار و کردار، میانه‌روی و اعتدال، دافعه و جاذبه‌ی همراه با خردورزی و تعقل از مشخصه‌های عالی انسانی و ساختارهای حکومتی هر جامعه‌ای هستند، مواردی که همواره در سازندگی و سعادت جوامع ایدئال بسیار مؤثر و تأثیرگذار بوده‌اند.<sup>۳۹</sup> با کاربست چنین مؤلفه‌هایی می‌توان به آسایش، رفاه و عدالت اجتماعی مطلوب رسید، البته به شرطی که این شاخصه‌ها در ذات و ذهن تک‌تک افراد و مسئولین جامعه نهادینه شده و جزئی از گوهر وجودی ایشان باشند. معمولاً همه‌ی ایدئولوژی‌ها و مکاتب فکری به دنبال رشد و کمال انسان هستند و تئوری‌های فراوانی برای اجرای مساوات و عدالت در جوامع مختلف مطرح کرده‌اند، هرچند عمدتاً در حد شعار باقی ماندند؛ «بدخواهان»، گرایش‌ها و مطامع اقتصادی خلاف عدالت، عرصه را بر آن‌ها تنگ کرده و مسیرهای ناموفقی طی شدند، یعنی صفات اهریمنی بر صفات اهورایی غلبه کردند، آدم‌ها یا حکومت‌ها حدود و ثغور انسانیت را به تبع مادیات، منافع خویش و مقاصد بیگانگان فراموش کردند. در عین حال عدالت، انسانیت و مسئولیت حکم می‌کند، که هر انسانی و به‌خصوص فرمانروایان و حاکمان از احوال محرومان، مستمندان و مظلومان جامعه مطلع و آگاه باشند و به خاطر اهداف قدرت‌طلبانه و حزب و جناح خود آن‌ها را قربانی و یا فراموش نکنند. به همین دلایل است که حافظ صریحاً به حاکمان نصیحت می‌کند، که «یک ساعت دادگری» برتر از «صد سال طاعت و زهد» است، هر کاخ‌نشینی بایستی از وضعیت کوخ‌نشینان و ضعیفان مطلع باشد و به آنان کمک کند:

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق گوشه‌گیران را ز آسایش طمع باید برید

(همان: ۲۲۲)

جویبار ملک را آب روان شمشیر توست تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن

(همان: ۳۰۶)

از عدالت نبود دور گرش پرسد حال پادشاهی که به همسایه‌گذاری دارد

(همان: ۱۵۹)

شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد قدر یک‌ساعته عمری که درو داد کند

(همان: ۱۹۵)

فریاد عدالت‌خواهی و دادگری همواره از زبان قهرمانان بشریت و انسانیت بلند شده است. «انسان‌بودن» سخت و دشوار است و «انسان‌ماندن» از آن دشوارتر، به‌خصوص وقتی انسان در جایگاه حساس‌تری قرار می‌گیرد، مقسم و عامل اجرای عدالت می‌شود و ترازوی تساوی را بلند می‌کند. به قول گوته: «انسان همواره متمایل به این است، که تأثیرگذار باشد، خوبی‌ها را مرتب و منظم کند، حاکمیت آرام حق و عدل را ایجاد نماید و آن را توسعه بخشد.»<sup>۴۰</sup> هر آدمی‌زاده‌ای تا جایگاه رفیع انسانی خود مراحل مختلف تکامل را طی می‌کند، کمالات و فضایل هم درجات مختلف دارند، وزنه‌های آنان به گونه‌ای دیگر است و از اعداد و عقربه‌های متفاوتی برخوردارند. علاقه و میل هر کس به هر چیزی که دوست دارد، سطح و میزان ارزش او را مشخص می‌کند، مقدار و قدر او را تعیین می‌نماید. آرزوها نیز همان ارزش‌ها و مقدارها هستند: یکی آرزویش ماشینی گران، یکی خانه‌ای وسیع، یکی سفری جهانی، یکی آرزویش تحقق اهداف علمی‌اش، یکی آرزو و دعایش رفع بیماری‌ها و گرسنگی از قاره‌ای فقیر، یکی آرزویش صلح جهانی، نابودی جنگ‌افروزان و برچیده‌شدن تسلیحات خطرناک غیرانسانی و دیگری آرزویش آزادی همه‌ی زندانیان است. هریک از این موارد نمره و امتیاز متفاوتی را می‌طلبد و میزان درجه و عیار عشقی را به چیزی از نوع خاص خودش مشخص می‌نماید. در اصل هر یک صفت و مفهومی را، که در پس آن آرزوها پنهان است، می‌ستایند: آسایش، رفاه، تفریح، تعالی، نیت خیرخواهانه و...؛ لذا امور غیرمحسوس مثل عدالت، آزادی، عقل و عشق درجات و مراتب گوناگون دارند. عشق در نزد عرفا، ادبا و

۶۴ ————— مجله‌ی حافظ‌پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹  
شعرا والامقام‌ترین و خمیرمایه‌ی اصلی انسان باتجربه، خودباخته، ایثارگر و عصاره‌ی  
«انسان‌بودن» است:

جناب عشق بلندست، همتی حافظ	که عاشقان ره بی‌همتان بخود ندهند
(همان: ۲۰۲)	
خامان ره‌نرفته چه دانند ذوق عشق	دریادلی بجوی دلیری سرآمدی
(همان: ۳۳۵)	
در راه عشق وسوسه‌ی اهرمن بسی‌ست	پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
(همان: ۳۱۱)	
فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم	بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم
(همان: ۲۶۳)	

میزان کمیت و کیفیت هر موجودی یا شیئی با چیزی خاص ارزیابی و مشخص می‌گردد: کیلو، متر، کیلومتر، اسب بخار، رأس، نفر، خروار، قیراط، مثقال، سیر، صوت. با انسان هم از نظر شکل مادی مثل دیگر اجسام برخورد می‌شود، اما از نظر کیفیت روح و روان و به جهت سنجش ارزشمندی‌ها، هر آدمیزاده‌ای به میزان عشقش به چیزی یا هدفی ارزشمند می‌شود و سرانجام انسانی از نوع آن علاقه‌مندی به‌شمار می‌آید. صفات برگزیده و به‌خصوص عشق سنگ محک انسان و موجودات دارای خودآگاهی، قوه‌ی شناخت و تشخیص خوب از بد هستند، که گرایش و تمایل او به خیر و شر و صفات عالیه و یا رذیله را نشان می‌دهند. «حافظ برای عشق شأن و مقام شامخی قائل است و آفرینش جهان را، آفرینش حُبی و ناشی از تجلی الهی می‌داند. او عشق را هم در عالم انسانی، و هم در سراسر جهان و طبیعت ساری و جاری می‌داند و بر آن است که «طفیل هستی عشقند آدمی و پری» و هم علت‌العلل پیدایش و آفرینش جهان را از عشق می‌داند، و هم علت غایی آفرینش را:

عاشق شو از نه روزی کار جهان سرآید      ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی<sup>۴۱</sup>  
(همان: ۳۳۰)

اکثر محققان و بزرگان ادب فارسی معتقدند، که حافظ «عشق را موهبتی خداداد»،



خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۶۵

«ازلی و ابدی» و «ودیع‌هی الهی» می‌داند، که همواره «مشکلی‌ست آسان‌نما» و «نه در حوصله‌ی دانش ما»، به زبان نمی‌آید و «راز عشق» باید پنهان بماند. «امتیاز بشر به عشق است» و «باید منزّه از هر گونه شائبه‌ای باشد».<sup>۴۲</sup>

حافظ مرکزیت، مرجع و مقصود از وجود و هستی هر کسی را در میزان و درجه‌ی عشق او به محبوب و معشوقش می‌داند، حتی کسی را که آراسته به خصلت عشق‌ورزیدن نیست اصولاً زنده نمی‌داند و او را در ردیف مردگان و اجسام تلقی می‌کند و هرکس سرشار از نعمت عشق است، همگان در جذب او می‌کوشند و هواخواه او هستند:

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد حدیثم نکته‌ی هر محفلی بود  
(همان: ۲۱۱)

هرآن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنی  
(همان: ۲۴۰)

انسانیت انسان هم با معیارهای رفیع و عناصر عالی سنجیده می‌شود، مثل عشق و محبت به هم‌نوعان، دیگر موجودات، طبیعت، علم و تکنولوژی، فرزند، دوست، یار، معشوق و معبود خود. عرفاً عمدتاً عشق را بر عقل برتری و ترجیح داده‌اند و در ادبیات عرفانی فارسی به ندرت تجمیع عقل و عشق یافت می‌شود، حتی حافظ هم از پیروان جدی مکتب عشق است و عقل را قطره‌ای در برابر اقیانوسی می‌داند:

به درد عشق بساز و خموش کن حافظ رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول  
(همان: ۲۵۷)

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق چو شب‌نمی است که بر بحر می‌کشد رقمی  
(همان: ۳۵۶)

همان‌طور که خالق، مخلوقش را دوست دارد، صانع هم به مصنوعش علاقمند است و سعی می‌کند آن را در اوج زیبایی ابداع کند. زیباپسندی خود نوعی عقلانیت‌گرایی و معناشناسی هم‌زمان و توجه به ابعاد زیباشناختی (Ästhetik) هر چیز است، به همین علت هم هنرمندان و پدیدآورندگان خلاق و با استعداد کوشش فراوان دارند، تا با تضاد و قرینه‌سازی در تولیدات، قطعات هنری و حتی متون ادبی تحسین دیگران را برانگیزند،

چون یادآور و الگوگرفته از طبیعت خلاق هستند. حتی یک قطعه شعر مثل «غزل» دارای ابعاد مختلف زیباشناختی و انواع فاکتورهای هارمونی در ساختار شکلی و محتوایی است؛<sup>۴۳</sup> در نتیجه زیبانگاری، زیبانندیشی و خلقِ زیبایی‌ها سرچشمه در عشق ذاتی انسان به برترین‌ها و دست‌یابی به کمال مطلق است.

گفته نیز بارها در زبان آلمانی به این بُعد، خصلت و مزیت ادبی توجه داشته و در ادبیات کلاسیک آلمان شاخص‌ترین نمونه‌های مختلف شعری را ابداع و سروده است. مهم‌ترین واژه‌ای که گفته در توصیفات انسان استفاده کرده «خوبی» (Gute / gut) است، که به کلمه‌ی "Gott" یعنی «خدا» بسیار نزدیک است، مثل «خدا / خود» در زبان فارسی. گفته عمیقاً به وجود و جریان «خوبی» در ذات انسان اعتقاد و ایمان دارد، آن را از نشانه‌های خداگونه‌ی انسان می‌داند و از آن به‌عنوان «صفت متمایزکننده‌ی انسان با دیگر موجودات» یاد می‌کند.<sup>۴۴</sup> همچنین وی در مجموعه اشعاری با عنوان «جهان‌بینی» چندین قطعه شعر معروف و پی‌درپی دارد، که در آن‌ها به وصف خلقت «عشق» ( Eros / Liebe ) و «دیو / اهریمن / شیطان» ( Dämon / Böse ) و سرشت آن در وجود انسان می‌پردازد. گفته جوهره‌ی وجود انسان را «قلب زده از عشق» و امتزاجی از خصلت‌های مختلف و متضاد تصور می‌کند، که «دائماً پویا، زنده و در حال رشد و تکامل» است.<sup>۴۵</sup> او معتقد است که «انسان فقط زمانی می‌تواند خود را از قدرت و نیرویی، که همه‌ی موجودات را به هم متصل کرده (و بر آن‌ها تسلط دارد) برهاند، که بر خویشتن خویش غلبه نماید.<sup>۴۶</sup> در جایی دیگر می‌گوید: «زندگی انسان همواره با مصائب گوناگونی همراه و عجین شده است، اما همین که «عشق» در کفه‌ی ترازوی زندگی قرار می‌گیرد، بر همه چیز می‌چربد».<sup>۴۷</sup> نتیجه اینکه گفته هم عشق، محبت، گرایش به زیبایی‌ها و خوبی‌ها را از صفات عالی هر انسان کمال‌گرا و آرمانی می‌داند، خصائل والایی که معمولاً در خمیرمایه و سرشت انسان نهاده شده و قابل تربیت، هدایت، تعالی و فزونی هستند.

«آزادی»، آزادگی و حریت از دیگر صفات انسان چندبُعدی و کمال‌یافته هستند. آزادی و اختیار انسان با اراده‌ی او رابطه‌ی مستقیم دارند. به تعریف ژان‌پل سارتر هستی اولیه‌ی انسان و «وجود در حقیقت همان لوح ساده است، وجود «من» پیش از تجربه‌ها و

آموختن وجودی است خام، ما قادر هستیم که به این وجود خام فرم و شکل بدهیم، این همان اصل اختیار است.<sup>۴۸</sup> امکان اخذ تصمیم‌های مختلف، اختیارات، اراده و انتخاب به انسان آزادی می‌دهند، به گونه‌ای که او با شعور و درایت خود آزادانه چیزی را برمی‌گزیند و از بین چند مسیر راهی را انتخاب می‌نماید، که همان نشانه‌ی آزادی اوست. آزادی هم «درونی» مثل انجام کارهای نیک یا بد است و هم «بیرونی» مثل در بند و قید ستمگران بودن یا نبودن. سعادت‌مندی، خوشوقتی و رستگاری در واقع به هر دو گونه‌ی آزادی بستگی دارد. انسان بودن هم آن خصلتی را نشان می‌دهد، که ما برترین‌ها را نه فقط برای خود، بلکه برای دیگر هم‌نوعان خود هم بخواهیم و برای آزادی و سعادت خود و دیگران تلاش کنیم. «بشر مختار و آزاد آفریده شده است؛ یعنی به او عقل و فکر و اراده داده شده است.» او با انتخاب خود «پای شخصیت و صفات اخلاقی و روحی و سوابق تربیتی و موروثی و میزان عقل و دوراندیشی» خود را به میان می‌کشد.<sup>۴۹</sup> امام علی (ع) می‌فرماید: «بنده‌ی قانع آزاد است و آزادِ طمع‌کار بنده.»<sup>۵۰</sup> وابستگی‌های ناصواب آزادی را از انسان سلب می‌کنند، اما ایثار او برای آزادی دیگران از قید و بندها و مظالم، خُریت، شجاعت، نوع‌دوستی و انسانیت او را به اثبات می‌رسانند، که تداوم و اصرار بر آن‌ها انسان‌ماندن است. این‌گونه است که آزاداندیشان چون سرو از صافی و زلال جویبار همواره جاری عشق سیراب می‌شوند و از هرگونه تعلق و وابستگی پرهیز می‌کنند:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود      ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست  
(همان: ۱۱۴)

طریق صدق بیاموز از آب صافی دل      به راستی طلب، آزادگی ز سرو چمن  
(همان: ۳۰۵)

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی ست      اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست  
(همان: ۳۱۱)

تنها اسارتی که مجاز تصور می‌شود، «اسیر عشق» شدن است و آن هم در واقع دل‌باختگی و خودباختگی و فناشدن در محبوب و معشوق است، اینجا هم شاعر زیرکانه

آزادی از قید خویشتن را منظور نظر دارد، چون بالاترین درجه‌ی رهایی و نجات، آزادی از قیود نفس خویشتن است. عاشق و رند در نزد حافظ از آزادگی کامل برخوردار هستند، موضوعی که علمای ادب فراوان به آن پرداخته‌اند.<sup>۵۱</sup> گوته نیز دو‌یست سال قبل در دیوان غربی‌شرقی خود ابعاد این شخصیت را با نبوغ فراوان در یک دوبیتی با عنوان «آزاداندیش» (Freisinn) توصیف نموده است: فردی که بر مرکب خویش سوار است، به دوردست‌ها قصد سفر دارد، فقط به ستاره‌ها و افلاک بالای سر خود می‌اندیشد و دلبستگی به زمین و خانه و کاشانه او را از هیچ‌گونه تعالی و پیشرفت باز نمی‌دارد.<sup>۵۲</sup> همانند کسانی که جذبات عشق آسمانی «فکر خود و رأی خود» را از آن‌ها گرفته و با اندیشه‌های ژرف در پی سیروسلوک فکری و عملی خویش هستند؛ محدودکننده‌ها و موانع مادی آن‌ها را از جولان در عالم لایتناهی باز نمی‌دارد، سرشار از آزادگی و «ذوق عشق» دلیرانه به پیش می‌تازند، تفاوتشان با «خامان رهنرفته» از خاک تا افلاک است و رندانه برتری‌جویی خود را در صفت حریت و آزادگی به اثبات رسانده‌اند. «اوج نمادین‌سازی و آفرینش هنری حافظ در این است که از تلفیق انسان کامل که اعتقادی اسطوره‌ای عظیم در سنت عرفانی است، و رند گدای بی‌نام‌ونشان دردنوش بی‌سروپا و یک‌لاقبای انسان کامل آرمانی خویش یعنی رند را می‌سازد و پرداختن به رند و رندی از مهم‌ترین مشغله‌های فکری و هنری اوست».<sup>۵۳</sup>

گوته در جمله‌ی زیبایی، آزادی را این‌گونه تعریف می‌کند: «آزادی چیزی نیست جز آن امکان و موقعیتی، تا در هر شرایطی خردمندانه‌ترین کار را انجام دهیم».<sup>۵۴</sup> بدین‌سان او هم آزادی را با اراده، اختیار و انتخاب همسنگ یا حتی ممکن می‌داند. گوته از پیشگامان و ایده‌پردازان اصلی «عصر روشنگری» (Aufklärung 1720-1785) و آزادی‌خواهی در آلمان است و در نمایشنامه‌های متعددی به این موضوع مهم پرداخته است. در چکامه‌ی جنجال‌برانگیز و مشهوری به جدال با خدایان و الهه‌های اسطوره‌ای یونان باستان رفته و به آزادی «نیمه‌خدایان» و انسان‌های در بند و یوغ استبداد ماورائی می‌شتابد. در این شعر با عنوان «پرومتویس» (Prometheus) گوته فریاد ستم‌خواهی انسان‌های زجرکشیده را بلند کرده است. او از پرومتویس، که به کمک انسان‌ها رفته و

آتش را بدون اجازه‌ی ایزد بزرگ «ژئوس» برای انسان‌ها آورده و به همین دلیل مجازات می‌شود، جانبداری می‌کند و به خدایان متعدد یونان باستان بی‌پروا می‌تازد. حمایت او در واقع طرفداری از نوع انسان است و حقوق و منزلت او. براساس آن اسطوره، ایزدان بزرگ پرومئویس را به کوه‌های قفقاز تبعید کردند، بدنش را دریدند و او را با زنجیر به صخره‌ها بستند. پرنده‌گان هر روز از جگر او تغذیه می‌کردند، ولی جگر مدام رشد داشت؛ با وجود این، او همچنان انسان ماند و همچون حضرت ایوب مصائب پیرامونش بر انسانیت او غلبه نکردند و باوجود شکنجه‌های دردناک شادمان از کمک به انسان‌ها بود. گوته می‌کوشد تا شخصیت و منش انسان عصر خویش را از تسلط خدایان یونان و روم، استبداد کلیسایی، حکومت‌های اشرافی، فرهنگ‌های گذشته‌ی عجین‌شده در وجود مردم نجات دهد و «انسان‌های جدیدی قالب بزند، آن‌گونه که دلخواه خود اوست...»، انسان‌هایی که دارای چنین صفات و درجات ممتازی هستند: «خوب»، «شریف»، «نیکوکار»، «خستگی‌ناپذیر»، «انتخابگر»، «تمایزکننده»، «قضاوت‌کننده»، «سخت‌کوش»، «پاداش‌دهنده»، «جریمه‌کننده»، «نجات‌بخش»، «درمان‌کننده»، «مفید»، «عادل» و «صاحب‌دل».<sup>۵۵</sup> گوته در بخش اول تراژدی معروف «فاوست» در عبارت جالبی از زبان «مارگریت» به «فاوست» می‌گوید: «اگر تو انسانی، خب حس کن نیاز و اضطراب مرا!»<sup>۵۶</sup> یعنی شرط انسان‌بودن را «حس و درک نیاز» دیگران، به‌خصوص اضطراب ضعفا و گرفتاری مظلومان و نیاز مستمندان و خلاصه مردمی‌بودن هر فرد آزاد و وارسته می‌داند. «درد مردم» داشتن، «خدمت به خلق» کردن، مدام در اندیشه‌ی «صلح»، «نکویی»، «کرم»، «دفع بلا» به‌سربردن، همواره «غم‌نگار» خوردن، همیشه «رحم» داشتن و برای دیگران همچون «شمع سوختن»، «ملامت‌کشیدن» و دم فرو بستن، صفات و آرزوهای مستقیم و با فریاد بلند حافظ هستند، که صریحاً آن‌ها را به‌کار بسته است و ما در ابیات فراوانی شاهد درخشندگی آن‌ها هستیم. در بسیاری از موارد با ساختار فعلی یا اسمی‌فعلی و مرکب بروز می‌کنند، مثل «رنجیدن»، حتی حکایت‌های ملالت‌بار را «خوش اداکردن»، به خاطر یار و برای مردم «نالیدن»، «غم خدمتکار داشتن»، هرگونه «آزار را گناه دانستن»، «دعاگوی مستمندان» بودن، «گره‌گشا بودن»، «عهد فراموش نکردن»، «حُلق کریم» داشتن،

۷۰ \_\_\_\_\_ مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

از «فکر تفرقه باز آمدن» و به فکر اتحاد و اندیشه‌ی «مجموع» بودن، «از اهرمن باک نداشتن» و «مرد یزدان شدن»، «از ملال نترسیدن»، «چون موم در غم کسی نرم شدن»، «در آتش عشق گداختن»، شادمان و دلخوش از ناتوانی انجام هرگونه «مردم‌آزاری» بودن، «جز هوای خدمت در سر نداشتن»، «رنج کشیدن» و با این وجود همیشه «انصاف‌داشتن» همه خصلت‌های ابرموجودی از عالم قدس هستند، که روزی فرشتگان از قبول این گونه صفات، دردها و امانت‌ها امتناع کردند:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافرست رنجیدن  
(همان: ۳۰۸)

گر دیگران به عیش و طرب خرمند و شاد ما را غم نگار بود مایه‌ی سرور  
(همان: ۲۲۸)

بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند  
(همان: ۱۹۱)

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند  
(همان: ۱۹۵)

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست  
(همان: ۱۳۴)

بدین سپاس که مجلس منور است به دوست گرت چو شمع جفایی رسد بسوز و بساز  
(همان: ۲۳۱)

دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان  
(همان: ۳۰۴)

دلبر از ما به صد امید ستد اول دل ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم  
(همان: ۲۹۳)

سزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانی چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم  
(همان: ۲۶۹)

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع به حکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد  
(همان: ۱۸۸)

«دل» عارف «جام جهان‌بین»، جایگاه اسرار و رموز هستی، گنجینه‌ی دلایل خلقت او هستند و به همین علت از حساس‌ترین اعضای وجودی انسان به‌شمار می‌آید. حافظ بارها در دیوان خود در لحظات بسیار حساس «دل» خود را خطاب می‌کند، دل آینه‌ی غیب‌نمای شاعر است، به آن تشخیص می‌دهد (Personifikation) و به آن به‌صورت یک موجود ماورایی می‌نگرد. گویا سریع‌ترین فرکانس‌ها را به سرچشمه‌ی حق و نگاه‌دارنده‌ی از لغزش‌ها ارسال می‌کند، مرکز خود انسان و متصل به مرکزیت عالم کائنات است. افعال و تمناهای ظریف و لطیفی هم، که شاعر هنرمندانه و بعضاً تلویحاً با گل‌غنچه‌های عروس سخن‌مزمین نموده، حاکی از نهایت لطافت روح، مردم‌داری، متانت، مناعت طبع او هستند و اوج احساسات پاک انسانی به هم‌نوعان و محبوب و معشوق خود را می‌رسانند و اینچنین صاحب‌دلی از کوچک‌ترین «خطایی» به خود می‌لرزد:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

(همان: ۱۵۹)

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند

(همان: ۱۹۴)

توانگرا دل درویش خود به دست آور که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند

(همان: ۱۹۱)

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه کار صعب است مبادا که خطایی بکنیم

(همان: ۲۹۹)

اصلاً نمی‌توان گفت حافظ جاذبه‌اش بیشتر از دافعه‌اش است، چون او فقط در اندیشه‌ی مداوم و مستمر «دل به دست آوردن» و به قول امروزی‌ها «لایک مثبت زدن» است، به دنبال رسیدن به «مخزن زر و گنج» هم نیست. او از هر ذره «رنج» و «ملالت» خاطری، حتی نسبت به دشمنان، گریزان است. این همه لطافت روح آن‌هم در عصر چنگیز، عظمت حافظ را صدچندان می‌کند. هر آدمی‌زاده‌ای در کنار جلادی بزرگ شود، به خونریزی خو می‌کند یا لاقل به مرور سنگدل می‌شود. در دوران و زمان جولان و اقتدار قسی‌القلب‌ها زیستن و هم‌زمان اقیانوسی سرشار از عشق‌بودن، انسان را یادآور گلبوته‌ای

است شب‌نم‌زده و درخشنده، چون الماس صدپیر در میان خارستانی دهشتناک و انبوه پیچک‌ها و خار مغیلاان. پند «صوفیانه» برای رسیدن به «صلح» دادن به قصد امتناع و هشدار از بروز «جنگ و داوری»، از آثار و برکات تقوا و پرهیز از درون‌مایه‌های منفی و ناصواب و منجذب به جذبه‌های عرفانی شدن هستند و از کرامت، محبت و انسانیت گواهی می‌دهند:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری  
(همان: ۳۴۳)

هر که ترسد ز ملال‌انده عشقش نه حلال سر ما و قدمش یالب ما و دهنش  
(همان: ۲۴۳)

کمتر متن ادبی با این درجه از لطف و کرم، صداقت و حسن نیت می‌توان یافت که در آن به ریزترین رنج‌ها و دردهای حتی ممکن و مُحتمِل هم عکس‌العمل نشان داده شده باشد. این‌ها نشانه‌های عظمت شخصیت و مقام و جایگاه انسانی‌الهی و ذخایر تجربه‌ی او می‌باشند. دردمندبودن، درد هم‌نوعان‌داشتن و توان تحمل مداوم مصائب داشتن از مهم‌ترین دلایل و عوامل «انسان‌بودن» و تداوم آن یعنی «انسان‌ماندن» هستند. حتی از «لغزشی» کوچک به خود لرزیدن، تصور صحنه‌ای که ممکن است «فرشته» هم ناظر و ترسان باشد، تفکری بس عمیق و ژرف است. او از این نگران است که مبادا «آینه‌ی مهرآیین» و جام جهان‌نمایش از «گرد ستم مکدر شود». «گر سنگ» از آسمان ببارد، مثبت‌اندیش خواهد ماند و همیشه «حکایتِ دل، خوش ادا کند». او مدام آرزوی برآورده‌شدن خواسته‌های قلبی دیگران را دارد و روحش خرسند می‌گردد، چنانچه لیلی به مجنون «گذار آرد». با تمام وجود در نیکوکاری و احسان پیشگام است و جز به «گره‌گشایی» از کار نیازمندان نمی‌اندیشد، یعنی حتی در ذهن و خیال هم مدام قصد خیر دارد و می‌خواهد مفید فایده واقع شود، همه‌ی این‌ها به این زیبایی می‌توانند فقط مخلوق ذهن و روحی ایزدتبار و احساسات موجودی فرشته‌نژاد و لسان‌الغیبی کهکشانی باشند. اندیشه‌های اصیل ایران باستان همانند رواداری یا تسامح و تساهل (Toleranz)، مهرپرستی، میتراییسم، پندار، گفتار و کردار نیک و به‌خصوص مبانی مکتب اسلام در این ابیات موج می‌زنند.<sup>۵۷</sup> تفکرات اومانستی (Humanität)، مردم‌مداری و اصالت‌انسانی



خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۷۳

مجموعه‌ای از همه‌ی برترین‌های همه‌ی اندیشه‌های مقدس بشری در دیوان حافظ مبرهن و آشکار، صریح و ماندگار حضور دارند، این ابیات جاودانه، فاکتورهای شناخت «درد انسانیت» و نشانه‌ی ایده‌پردازی برتر و مکتب «خدمتگزاری» به خلق است، که حتی رعایت «نیت» درونی دیگران نیز برایش قانون مهرورزی، آیین عاشق‌پیشگی و ارج نهادن به آرمان‌ها و احساسات انسانی محسوب می‌شود:

من از بازوی خود دارم بسی شکر      که زور مردم آزاری ندارم  
(همان: ۲۶۷)

بر دلم گرد ستم‌هاست خدایا مپسند      که مکدر شود آیین‌های مهرآینم  
(همان: ۲۸۷)

بر آستانه‌ی میخانه گرسری بینی      مزن به پای که معلوم نیست نیت او  
(همان: ۳۱۵)

کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت      تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع  
(همان: ۲۵۱)

گر سنگ ازین حدیث بنالد، عجب مدار      صاحب‌دلان حکایتِ دل، خوش ادا کنند  
(همان: ۱۹۹)

چو غنچه گرچه فروبستگی‌ست کار جهان      تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش  
(همان: ۲۳۹)

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است      با دوستان مُروّت با دشمنان مدارا  
(همان: ۹۹)

به جان پیر خرابات و حق صحبت او      که نیست در سر من جز هوای خدمت او  
(همان: ۳۱۵)

«تفکر» و «اندیشه‌ی عالی» از پایه‌های خلاقیت و عمل صحیح محسوب می‌شوند و خاص انسان حکیم و دانایی هستند، که فکر خود را وقف امور شایسته و ارزشمند می‌کند؛ به قول برخی از فلاسفه اثبات هستی انسان مساوی است با تفکر او. دکارت می‌گوید: «من فکر می‌کنم پس من هستم». در روایات آمده است، که «یک ساعت تفکر، برتر از هزار سال عبادت است» خاموشی به همراه تفکر مثبت به معنی تجمیع قوا و

آرایش اندیشه است. تفکر سالم حتی از فعل بسیاری از فرشتگان دائم در تسبیح هم ارزشمندتر به‌شمار می‌آید. جوانه‌ی خیال در آرامش پویاتر و رویاتر است. انسان ترکیب و آمیخته‌ای عجیب، پیچیده و اسرارآمیز از مجموعه‌ی تضادهاست؛ هرچند قوه‌ی ناطقه‌ی او از شاخص‌های متمایزکننده‌ی او در بین تمامی موجودات محسوب می‌شود، «هرکسی بر حسب فکر گمانی دارد» و «نیل مراد بر حسب فکر و همت است» و «فکر هرکس به قدر همت اوست»، ولی حافظ همواره «عروس طبع را زیور ز فکر بکر» می‌بندد. به همین علل همچون در تفکر «صد حکمت الهی» «پنهان» است و در امور بنیادین خلقت «اسرار الهی کس نمی‌داند» ترجیحاً به سکوت و خاموشی روی می‌آورد. چرا؟ چون وقتی عارف خاموش می‌شود، قطعاً در صدد رسیدن به شناخت و معرفت والاتری می‌باشد، او می‌داند در سکوت است، که می‌تواند صدای سروش عالم غیب را بهتر بشنود؛ «بلبلی» است «که در موسم» گل‌گفتن دیگران «خاموش» می‌نشیند، تا از بیان دیگران استفاده و فیض ببرد؛ چون این‌طور ندای اندرون در معبد قلب او بهتر منعکس و شنیده می‌شود. وقتی «خسته‌دل» ساکت می‌نشیند، می‌فهمد که «او در فغان و در غوغاست»، چون اگر هر دو با هم سخن بگویند، سخن هم را درک نمی‌کنند. انسان عارف در حالات عجیب بی‌زبانی و لاکلامی عظمت را در خاموشی می‌یابد، چون دریای آرام زلال‌تر است و اندیشه در عمق خود بسر می‌برد و ناظر درون می‌تواند بر همه چیز بیناتر باشد. واژه‌ی «عرفان» (Mystik) در زبان لاتین و یونانی از واژه‌ی "myein" به معنی «چشم فرو بستن و به درون نگریستن» می‌آید.<sup>۵۸</sup> یعنی انسان به اقیانوس و کهکشان درون خود رجوع می‌کند. در زبان و ادبیات آلمانی هم ضرب‌المثل «سخن‌گفتن نقره و خاموشی طلاست» (Reden ist Silber und Schweigen ist Gold) شهرت فراوان و مشابهی چون فارسی دارد. چون در حین خاموشی انسان بر قوه‌ی ناطقه تسلط کامل دارد، قیل و قال بیرونی را خاموش می‌کند و کلام و اندیشه‌ی درونی خود را می‌پزد، عروس «فکر بکر» را می‌آراید، به ذهن خود زینت می‌بخشد، به قول سعدی از رهاشدن «غول سخن» نابجا و ناصواب در امان می‌ماند. زبان بعضاً برملاکننده و افشاگر، به قول مولانا هم «رنج» و هم «گنج» است، لذا سکوت، هم به تسلط بر خویشتن و هم به

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوتته و حافظ \_\_\_\_\_ ۷۵

«انسان ماندن» و رازداری کردن کمک می‌نماید. حکیم دانا در این‌گونه حالات با خاموشی و تسلط زبانی «از زبان‌آوری» و خودسوزی «همچو شمع» پرهیز می‌کند، چون «پروانه‌ی مراد رسیده» است و «نکته‌های چون زر سرخ» از دسترس نامردمان «صراف» محفوظ می‌مانند.

حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد  
(همان: ۱۸۶)

خموش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ نگاهدار که قلاب شهر صراف است  
(همان: ۱۱۸)

تا چند همچو شمع زبان‌آوری کنی پروانه‌ی مراد رسید، ای محب خموش  
(همان: ۲۴۵)

خلاصه اینکه آدم و حوا پس از هبوط کم‌کم یاد گرفتند، تا پا از محدودیت دیگر موجودات فراتر نهاده و با استفاده از عقل و «روح جستجوگر»<sup>۹</sup> خود، با فراگیری‌های مداوم، یادگیری‌های روزافزون و آموزش به نسل‌های بعد از خود «همت» فراوانی به خرج دهند و به «عهد الست» خود عمل کنند. بشر اولیه پس از میلیون‌ها سال غارنشینی اکنون به ابرانسانی عظیم تبدیل شده، که در قصرهای شیشه‌ای و زمردین سربه‌فلک‌کشیده ساکن شده و موقعیت کاملاً متفاوتی را بر روی زمین ایجاد کرده است. یعنی قوه‌ی ناطقه و لوگوسِ تفکر را به‌عنوان مزیت انسانی خویش به‌کار بسته، کمال‌جویی و سعادت‌طلبی را پیشه‌ی خود کرده، برای خود رفاه ایجاد نموده، عصر سرمای یخبندان و دوران جهنمی و سوزان کویرهای زمین را پیروزمندانه پشت سر گذاشته و در پی دسترسی به سرچشمه‌ی خضر است، چون همانند خالق از دانه‌ی جاودانگی در نهادش نهفته و چیدن ستاره‌ها و تسخیر سیارات را در برنامه دارد. همه‌ی سعی و کوشش خود را صرف این نموده، تا آگاهانه به تسخیر و تسلط عالم مشغول باشد، سرانجام به قرب حق رسیده و جایگاه عظیم و قدیم خود را بیابد. و نهایتاً اینکه انسان کامل با جمیع خصائل انسانی و مثبت خود و با پرهیز از صفات منفی آدمیزاده‌ای خدامحور با تفکرات انسانی الهی شده است، که سفر به کائنات را در سر می‌پروراند و

۷۶ \_\_\_\_\_ مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹  
قرب حق می‌طلبد.

اما «شیاطین الانس»<sup>۶۰</sup> هم بی‌کار نبوده و بی‌تفاوت نمانده‌اند، از خصائل نکوهیده بهره‌جسته، به گرایش‌ات غریزی منفی در وجود بشر جهت داده، جنگ‌ها به راه انداخته، جرم‌ها و ضدارزش‌ها پدید آورده و با شیطنت‌های مختلف خسارات بزرگی به اهداف صالحان زمین و انسان‌های نکوآیین رسانده‌اند. چه انرژی‌ها که هدر نرفته و صرف تولید تسلیحات، جنگ، فسادانگیزی و تلاش‌های ضداخلاقی نشده است. آدم و حوا از اولین روز آفرینش خود بر سر دوراهی بزرگی قرار داده شدند، با دوگانگی وجود خود در نبرد دائم بوده و هستند؛ فرزندان آنان نیز سرنوشتی جز این تجربه نکرده و نخواهند کرد، بخشی از هستی‌شان را خاک خواهد بلعید و بخش دیگرشان را افلاک، تا آن زمان که از دوگانگی، کشمکش دائم و «از این دوراها منزل» خلاصی یابند و از ناخالصی‌ها پاک و رها شوند. هرچند در همه‌ی زمان‌ها ستاره‌های درخشانی در آسمان خلقت جاودانه ماندگارند و درخت آدمیت و انسانیت بارها ثمرات و میوه‌های عالی نصیب خاکیان و افلاکیان نموده، اما از معرض و خطرات آفات وجود نیز هرگز در امان نبوده است.  
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر بیاورد ساخت و ز نو آدمی (همان: ۳۵۶)

### ۳. نتیجه‌گیری

همه‌ی ادیان در این موضوع، که حضرت آدم از خاک آفریده شده است، نظر متفق و مشترکی دارند، اما در خصوص خلقت حضرت حوا و شجره‌ی ممنوعه و میوه‌ی آن دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. همه‌ی مکاتب دینی هبوط و سقوط بشر به زمین را تأیید می‌کنند. در این تحقیق مشاهده شد، که ادبا و شعرای بزرگی چون حافظ و گوته با مهارت، هنرمندی و خلاقیت تمام به توصیف ادبی و شاعرانه‌ی موضوع خلقت آدم و سرنوشت او در زمین پرداخته‌اند. در این مجال ابعاد و گرایش‌های فیزیکی و متافیزیکی، خصلت‌های دوگانه‌ی زمینی‌آسمانی انسان و طیف وسیع صفات و ویژگی‌های بشر مورد بحث قرار گرفتند. مشخص شد که «دو گروه» متضاد از صفات خوب و بد، خیر و شر،

الهی و اهریمنی در نهاد بشر وجود دارند، که توسط شعرای مذکور در قالب متون و ابیات تغزلی فراوان و در جامه‌ی زیبای کلام موزون جاودانه و ماندگار شده‌اند. هر دو شاعر بلندآوازه‌ی جهانی نظرهای تقریباً مشابهی دارند، که نشان‌دهنده‌ی پیوند روحی نوابغ انسانی و شیفتگان انسانیت است. در موضوع‌ها و مفاهیمی چون خلاقیت، همت، آزادی، حیرت، عدالت، عشق، سرنوشت، مقام خلیفه‌اللهی انسان، تفاوت انسان و فرشته، خیر و شر، و به‌خصوص خصوصیات انسان برتر و فطرت کمال‌گرایی او دیدگاه‌های مشابهی مشاهده شدند، که سعی شد با ذکر مثال‌هایی از آثار آنان تشریح و توضیح داده شوند. حضور هر دو گروه صفات مثبت «بایستن‌ها» و صفات منفی «نبایستن‌ها» در نهاد انسان موجب دوگانگی او شده است، امری که چالش بزرگی بر سر راه انسان‌ها محسوب می‌گردد. در این راستا «آبرانسان» خلاق و فرهنگی و «انسان کامل» خدامحور مدام ظهور می‌کنند. آدمی برای اثبات «انسان‌بودن» و تجلی صفات الهی و اهورایی در وجود خود مجبور به مبارزات فراوان است. همچنین مشخص شد، که کمال‌گرایی هم ذاتی و هم اکتسابی است و تا زمینه‌ی رشد فراهم نباشد، جوانه‌ای جویای نور نخواهد بود. با وجود توانایی در انجام کارهای ناشایست از آن‌ها پرهیزکردن، تداوم، ابرام و اصرار بر عمل صالح و صفت نیکو، مقاومت در برابر مصائب طریقی، حفظ ارزش‌ها با وجود وسوسه‌های شیاطین درونی و بی‌رونی، بشر عمدتاً «انسان‌بودن» و «انسان‌ماندن» را ترجیح داده است. او در امتحان‌های سخت و فراوان سرافراز بیرون آمده، بر طبیعت خاکی چیره شده، طی میلیون‌ها سال چهره‌ی جهان و زندگی خود را کاملاً تغییر داده و در پی تسخیر فضا و کهنکشان‌هاست. جایگاه و مقام او بستگی به میزان خلاقیت و تلاش او دارد و همواره در حال «شدن» و در مسیر تقرب است. چنان‌چه بر ارزش‌ها ارج نهد، عمل صالح داشته باشد، کمال‌گرایی پیشه کند، از مسیر ضلالت و نفس شیطانی پرهیز نماید، سرانجام به آرزو و مقام مطلوب خویش نیز خواهد رسید، نکاتی که همواره در آثار ارزشمند هر دو شاعر اصیل و کلاسیک ایران و آلمان حافظ و گوته قابل رؤیت، گوش‌نوازی و بهره‌وری جسم و جان هر انسان فرهیخته بوده و خواهد بود.

### یادداشت‌ها

۱. مقایسه شود با *دانشنامه‌ی دانش‌گستر*، با عنوان: *آدم (ع)*؛ به همت: رامین، ع؛ فانی، ک؛ سادات، م.ع. مؤسسه‌ی علمی- فرهنگی دانش‌گستر، تهران: ۱۳۸۹، جلد ۱، ص ۱۱۹. همچنین پرتال علوم انسانی: <http://ensani.ir/fa/article/76522>

۲. مقایسه شود با: (اشرفی، بی‌تا: ۱۶۶)

۳. مقایسه شود با: (همامی، ۱۳۹۷: ۶-۱۲)

۴. تمامی بیت‌های حافظ در این مقاله برگرفته‌شده از *حافظ عصر مدرن* است. این کتاب براساس نسخه‌ی تصحیح‌شده‌ی قزوینی/ غنی است.

Hafis, der modernen Zeit; Divane Hafez: persisch – deutsch;  
Rosenzweig-Hafis-Übersetzung, hrsg. von Ali Radjaie, Mehre Katibeh  
Publikation, Arak 2014, Prachtausgabe 1114 Seiten.

۵. این شعر گوتته یکی از زیباترین ابیات میان‌فرهنگی است، که در آن موضوع خلقت با مباحث روح و نوح و در خاتمه با میگزاری حافظ پیوند خورده است. سرآغاز آن به زبان آلمانی چنین است:

„Erschaffen und Beleben» Hans Adam war ein Erdenkloß, / Den Gott  
zum Menschen machte, / Doch bracht' er aus der Mutter Schoß / Noch  
viele Ungeschlachte. / Die Elohim zur Nas' hinein / Den besten Geist  
ihm bliesen, / Nun schien er schon was mehr zu sein / Denn er fing an zu  
niesen. [...]“ (Goethe: West-östlicher Divan, Buch des Sängers).

ترجمه‌های موجود زیر از دیوان غربی‌شرقی گوتته به زبان فارسی می‌توانند راهگشای خوانندگان علاقمند باشند:

الف. گوتته، یوهان ولفگانگ فن، ۱۳۸۳: مغنی‌نامه، «آفرینش جان»: ص ۲۷.

ب. گوتته، یوهان ولفگانگ فن، بی‌تا: مغنی‌نامه، «خلقت و بخشش جان»: ص ۵۴.

۶. دیوان غربی‌شرقی گوتته در سال ۱۸۱۹ میلادی منتشر گردید و اکنون در سال ۲۰۱۹ میلادی، یعنی دویست سال بعد از انتشار آن، مرکز تحقیقات و انجمن گوتته در آلمان کنفرانسی را به یادبود این اثر ماندگار در شهر وایمار آلمان برگزار نمود، محققان از سراسر جهان در آن به بحث و گفتگو پیرامون این اثر مقالاتی را ارائه نمودند. برای اطلاعات بیشتر رک:

Zum 86. Goethe-Versammlung in Weimar und 200. Erscheinungsjahr  
des „West-östlicher Divan“ 1819-2019 – 12.-15.06.2019.  
Adresse: <http://www.goethe-gesellschaft.de>

۷. گوتته در این شعر ابعاد دیگر داستان خلقت را به زبان شیرین و منظوم شعر بیان کرده است:

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۲۹

„«Es ist gut» Bei Mondenschein im Paradeis / Fand Jehovah im Schlafe tief / Adam versunken, legte leis / Zur Seit ein Evchen, das auch entschlief. / Da lagen nun in Erdeschranken / Gottes zwei lieblichste Gedanken - / "Gut!" rief er sich zum Meisterlohn, / Er ging sogar nicht gern davon. / Kein Wunder, daß es uns berückt, / Wenn Auge frisch in Auge blickt, / [...] / Dich halten dieser Arme Schranken, / Liebster von allen Gottesgedanken. [...]“ (Goethe: West-östlicher Divan, Buch der Parabeln).

برای ترجمه رجوع شود به دو ترجمه از دیوان غربی شرقی گوته به زبان فارسی: الف. ترجمه‌ی محمود حدادی، ص ۱۸۵؛ ب. ترجمه‌ی کورش صفوی، ص ۲۲۱.

۸. واژگان برگزیده از شعار گوته برگرفته شده از منبع معتبر زیر است:

Goethe, Johann Wolfgang von: West-östlicher Divan; hrsg. von Hans J. Weitz, Insel-Verlag, Frankfurt 1991, S. 14, 15, 41, 49, 56.

۹. مقایسه شود با: هاکس، ۱۳۹۴: ۶۰۲).

۱۰. قرآن در سوره‌های نساء/۱؛ اعراف/۱۸۹؛ زمر/۶؛ روم/۲۱؛ نحل/۷۲؛ شوری/۱۱؛ روم/۲۱؛ به این موضوع پرداخته است. برای تفسیر آیات رک: طباطبائی، ۱۳۴۵: ذیل آیات مربوطه.

۱۱. در دائره‌المعارف یا واژه‌نامه‌ی زیر که مخصوص تفکرات دینی مسیحی است این واژه به تفصیل توضیح داده شده است:

Junker, H. / Kasper, Walter: Baum der Erkenntnis; In: Lexikon für Theologie und Kirche; 3. Aufl. 1993-2001, Bd. 2, Sp. 67f.

۱۲. مقایسه شود با: الف. طباطبائی، ۱۳۴۵، ج: ۲، ۱۳۸ و ۴۷۵؛ ج: ۵، ۸۰؛ ج: ۱۱، ۱۷۸ و تفاسیر ذیل سوره‌ی طه آیه‌های ۱۱۵-۱۲۳.

ب. دانشنامه‌ی مجازی مکتب اهل بیت، «آدم پیامبر» و «ترک اولی».

ج. دیدگاه‌های اسلام‌شناس معروف آلمانی یوزف فان اس:

Ess, Josef van: Zwischen Hadith und Theologie, Studien zum Entstehen prädestinatianischer Überlieferung; De Gruyter-Verlag, Berlin 1975, S. 161ff. & <http://ensani.ir/fa/article/76522>.

۱۳. شایان ذکر است که ایران‌شناس و اسلام‌شناس معروف فرانسوی هانری کُربن (Henry Corbin 1903-1978) موضوع «عهد الست» را «یک قضیه‌ی ماوراء تاریخی» می‌داند و آن را با حادثه‌ی پیمان‌گرفتن و خطاب اهورامزدا به «فره‌ورتی‌ها» یا فرشتگان در کتاب مقدس زرتشتیان اوستا مقایسه می‌کند. همچنین سوال خداوند از فرشتگان را با سوال از «فره‌ورتی‌ها» در اوستا مشابه می‌داند. در اوستا از آن‌ها سوال می‌شود: «آیا می‌پذیرند که بر زمین

۸۰ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹  
فروود آمده و در آنجا با قدرت‌های اهریمنی پیکار کنند؟» مطابق با کتاب *اوستا* «کیومرث انسان  
اولین است، که بر لب شط «دائیتی» در مرکز عالم خلق شد». مقایسه شود با: الف. گرین، ۱۳۸۳:  
۹۶ و ۱۳۶؛ ب. پورنامداریان ۱۳۶۴: ۴۵۷.

۱۴. قرآن در سوره‌های بقره/۳۰؛ انعام/۱۶۵؛ یونس/۱۴ و ۷۳؛ فاطر/۲۹ جایگاه و مرتبه‌ی  
خلیفه‌اللهمی انسان را مطرح کرده است. البته هر انسانی همین‌طور فی‌نفسه خلیفه‌الله محسوب  
نمی‌شود، بلکه بایستی مشخصه‌های لازم انسانیت و آدمیت را در خود داشته باشد و آن‌ها را به  
اثبات رسانده باشد.

۱۵. جالب توجه است ذکر این نکته که در مسیحیت نیز در تفاسیر مختلف درباره‌ی  
حضرت عیسی (ع) تفکر خداگونگی و جانشین‌خدایی یا *Präfiguration* و *Gottes auf Erden*  
یکی از مباحث و ادله‌ی اثبات منزلت و مقام روح‌اللهمی آن حضرت محسوب می‌شود،  
که جایگاه وی را در مقام خلیفه، جانشین و پیامبر خدا تایید می‌کند.

۱۶. مقایسه شود با قرآن کریم، سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷۷) و سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱۷، که «جبرئیل  
به صورت انسانی با اندام معتدل» بر حضرت مریم ظاهر می‌گردد. همچنین با مقاله‌ی «سخن نزد  
حافظ، گوته و خیام» به زبان آلمانی در مجله‌ی *اشیکتروم/یران* چاپ برلین:

Radjaie, Ali: *Das Wort bei Hafis und Goethe*; In: *Spektrum Iran, ZiK*,  
26. Jg, Nr. 4, Berlin 2013, S. 66.

۱۷. قرآن کریم در سوره‌ها و آیات مختلف (۸۸ مورد) ویژگی‌ها، اعمال و وظایف فرشتگان را  
برشمرده است: المرسلات/۱-۵؛ انفطار/۱۰-۱۳؛ اعراف/۳۷؛ نازعات/۵؛ حاقه/۱۷؛ انعام/۶۱؛  
اسراء/۹۵؛ نحل/۲؛ هود/۷۷؛ احزاب/۹؛ آل عمران/۴۲؛ نساء/۹۷؛ ... به منظور توضیحات بیشتر  
رک. طباطبائی، ۱۳۴۵: ذیل آیات مربوطه؛ همچنین: رستمی و آل‌بویه، ۱۳۹۳: ۵۵۲؛ - دانشنامه‌ی  
مجازی اهل بیت/ ویکی شیعه <http://fa.wikishia.net/view> ذیل واژه‌ی «فرشته».

۱۸. واژگان برگزیده از شعار گوته برگرفته شده از منبع معتبر زیر است:

Goethe, Johann Wolfgang von: *Gedichte*; „Grenzen der Menschheit“,  
kommentiert von Erich Trunz, C.H.Beck, München 1988, S. 146ff.

۱۹. مقایسه شود با ترجمه‌ی اثر در زبان فارسی: گوته، یوهان ولفگانگ فن: فاوست؛ ترجمه‌ی  
اسدالله مبشری، بی‌تا: ۷۷-۷۸.

۲۰. مقایسه شود با: جعفری نجفی، مهدی: جایگاه انسان در جهان هستی از دیدگاه قرآن؛ در  
مجموعه مقالات کنفرانس سومین همایش ملی اعجاز قرآن کریم، دانشگاه شهید بهشتی  
اردیبهشت ۱۳۹۵، صص ۳۱-۳۴.



خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۸۱

۲۱. ضرب‌المثل آلمانی: Jeder ist seines Glückes Schmied.

۲۲. مقایسه شود با: جعفری، فاطمه: «جایگاه انسان در خلقت»؛ در سایت: <http://intjz.net/maqalat/ak-ensan.htm>

۲۳. فیلون اسکندرانی (Philon of Alexandria) یکی از متکلمان و عارفان بزرگ یهودی بوده است، که در قرن اول میلادی می‌زیسته، که به عنوان رابط علمی بین یونانیان و یهودیان به‌شمار می‌رود. او نیز «انسان را اشرف مخلوقات» نامیده و «قوه‌ی ناطقه» را صادره از لوگوس (Logos) که «کلیت مُثُل است» و «شامل عقل» هم می‌شود و «نیروی بخشاینده» دارد، می‌داند. او معتقد است که «تجلی علم خداوند در لوگوس» محقق می‌شود، که خود «ناظر و مدبر عالم است». «لوگوس همانند سایه‌ای است که خدا بر همه چیز می‌اندازد». ملاصدرا عقاید مشابهی با این فیلسوف عهد باستان دارد. مقایسه شود با: فروزفر، ۱۳۹۶: ۸۵-۹۶؛ همچنین مقایسه شود با: مطهری، مرتضی: مجموعه آثار شهید مطهری؛ فلسفه‌ی تاریخ، «فصل ممیز انسان چیست؟»، ج ۱۵، صص ۵۵۳-۵۵۶.

۲۴. در مصراع «گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند» و غزل زیبای حافظ با مطلع: «عشق تو نهال حیرت آمد/ وصل تو کمال حیرت آمد» و به‌خصوص ردیف «حیرت آمد» می‌تواند توصیفی عارفانه و عمیق بر اولین تا هفتمین روز صحنه‌های خلقت و آفرینش باشد. حیرت از جایگاه رفیع و در حد تقدیسی نزد عرفا برخوردار است، که پس از تعقل در امور «و عبور از مرز خرد» به آن نائل می‌شوند. «حیرت از مواجهه با رازهای عالم ناشی می‌شود». در صحنه‌ی آفرینش هم‌ی حاضران حیرت‌زده به تماشا ایستاده و نظاره‌گر راز آفرینش بودند. مقایسه شود با: صادقی، ۱۳۸۵: ۳۱-۶۳.

۲۵. شعر حاضر برگرفته شده از منبع معتبر زیر از آثار گوته است:

“Parabase» Freudig war vor vielen Jahren, / Eifrig so der Geist bestrebt, / Zu erforschen, zu erfahren, / Wie Natur im Schaffen lebt. / Und es ist das ewig Eine, / Das sich vielfach offenbart; / Klein das Große, groß das Kleine, / Alles nach der eignen Art, / Immer wechselnd, fest sich haltend; / So gestaltend, umgestaltend – / Zum Erstaunen bin ich da.“ Goethe, J. W. von: Gedichte; „Die weltanschaulichen Gedichte“; „Parabase“, Erich Trunz, C.H.Beck, München 1988, S. 358.

۲۶. «پیش از آفرینش عالم مادی اهورامزدا عالم فرّوشتی را بیافرید» و «پیش از آن صور معنوی آن‌ها موجود بوده است». مقایسه شود با: پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۲۴۰ و ۲۴۲ و ۲۷۵؛ همچنین:

۸۲ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

پورداود، ۱۹۲۸ م، ج ۱، یشت‌ها.

۲۷. شهید مطهری در کتابی با عنوان *انسان کامل* به این نکته اشاره دارد، که محی‌الدین عربی (۱۲۴۰-۱۱۶۵ میلادی)، پدر عرفان اسلامی، که عارفان بزرگی نظیر مولانا و شبستری از پیروان و شاگردان مکتب فکری او محسوب می‌شوند، برای اولین بار در خصوص «انسان کامل» سخن گفته است. ایشان مباحث شایان توجهی را پیرامون این موضوع در این اثر خود مطرح نموده است. مقایسه شود با: مطهری، ۱۳۶۹: ۲۰، ۹۴، ۹۸، ۱۲۳، ۱۷۳.

۲۸. *دانشنامه‌ی دانش‌گستر*: ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۹۸. ذیل عنوان: انسان کامل.

۲۹. گوته شعر طولانی و زیبایی در *دیوان غربی - شرقی* و در توصیف «زلیخا» معشوقه‌ی تخیلی خود دارد، که در آن بسیار خلاقانه از «یک‌صد نام الله (Allahs Namenhundert)» صحبت می‌کند. او با واژگانی که در زبان آلمانی از ابداع و نوآوری خیره‌کننده‌ای برخوردار هستند، اسم صفات متعددی را یکی‌یکی ذکر می‌کند. در ابتدای شعر می‌گوید: «در هزار شکل و قالب هم که خود را پنهان کنی، باز ای از همه زیباتر تو را می‌شناسم ...» و در پایان با هنرمندی خاص عاشقانه می‌گوید «و اگر یک‌صد نام الله را ذکر کنم، در پس هر یک برای تو نامی جدید خواهد بود» و به این صورت همانند حافظ با خلق صنعت ادبی ایهام اشعار جاودانه‌ای به یادگار گذاشته است، که هم‌زمان استنادی است بر آشنائی خوب او به مفاهیم و محتوای فرهنگ و ادب اسلامی. مقایسه شود با:

Goethe, J. W. von: *West-östlicher Divan*; Insel-Verlag, Frankfurt 1991, „Buch Suleika“, „In tausend Formen ...“, S. 91.

۳۰. جمله برگرفته از کتاب معروف زیر است:

„Die Geschichte eines Menschen ist sein Charakter.“

Goethe, J. W. von: *Wilhelm Meisters Lehrjahre*; 1795/6. 7. Buch, 5.

Kap., *Therese zu Wilhelm.* & - <https://www.aphorismen.de/Goethe>.

۳۱. مجموعه‌ای غنی از صفات مختلف مثبت و منفی انسانی در ۱۱۰ موضوع به همراه مستندات آیات و روایات در این منبع گردآوری شده است: رحمتی شهرضا، ۱۳۸۶: ۱۰۸، مبحث «امتحان و بلا».

۳۲. برگرفته از مصاحبه‌ی معروف گوته با اکرمان در منبع زیر:

„Je höher ein Mensch, desto mehr steht er unter dem Einfluß der Dämonen, und er muß nur aufpassen, daß sein leitender Wille nicht auf Abwege gerät.“ Goethe, J. W. von: *Gespräche*, mit Johann Peter Eckermann; 24. März 1829.

۳۳. مقایسه شود با منابع زیر:

Holm-Hadulla, Rainer-M.: Leidenschaft, Goethes Weg zur Kreativität; Vandenhoeck & Ruprecht, Göttingen 2008, S. 203 u. 231ff. Sowie: <http://www.drehpunktkultur.at/index.php/home-sp-1905016579/7455-goethe-und-kreativ-entwirrte-truebe-gedanken-und-die-therapeuten;> und auch: <http://www.sandammeer.at/rez09/goethe-holmhadulla.htm>

۳۴. برگرفته از مجموعه آثار گوته و تفاسیر هانس هاینریش شیدر:

Goethe, J. W. von: Aus den Tagen- und Jahresheften, Hamburger Ausgabe, Band 10, 514, Hamburg 1815. & - Schaefer, Hans Heinrich: Goethes Erlebnis des Osten; J.C. Hinrichs Verlag, Leipzig 1938, S. 11.

۳۵. نامه‌ها و سایت کلمات قصار گوته:

Goethe, J. W. von: Briefe an Carl Ernst Schubart, 10. Mai 1829. & - <https://www.aphorismen.de/Goethe>.

۳۶. مقایسه شود با منبع مهم زیر درباره‌ی قرابت افکار گوته با اسپینوزا و تفکرات فلسفی-دینی و نوافلاطونی در اسلام:

Mommsen, Katharina: Goethe und die arabische Welt; Insel Verlag Frankfurt, 1988, S. 244.

۳۷. مقدمه‌ی منبع حاضر:

Goethe, J. W. von: Gedichte; Ausgabe letzter Hand, 1827, Zur Logenfeier des 03. September 1825, Einleitung.

۳۸. معادل آلمانی جمله در منبع زیر:

“Der Mensch soll immer streben zum Bessern; und, wie wir sehen, er strebt auch immer dem Höheren nach, zum wenigsten sucht er das Neue.” Goethe, J. W. von: Hermann und Dorothea; Versepos, 1797, Polyhymnia, Der Weltbürger. & <https://www.aphorismen.de/Goethe>.

۳۹. برای توضیحات بیشتر رک. مقاله‌ی «اعتدال و ابعاد مختلف آن» به زبان آلمانی در مجله‌ی زیر:

Radjaie, Ali: Das weise Maß und seine vielfältigen Dimensionen; In: Spektrum Iran, 29. Jahrgang, Nr. 4, 2016, S. 53-69.

۴۰. معادل آلمانی جمله و منبع آن چنین است:

“Der Mensch mag immer gerne mitwürcken, und der Gute gern ordnen, zurechtlegen und die stille Herrschafft des rechten befördern.” Goethe, J. W. von: Briefe; An Charlotte von Stein, 17. Juni 1784. & <https://www.aphorismen.de/Goethe>.

۸۴ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

۴۱. خرمشاهی، ۱۳۹۰: ۲۲۷.

۴۲. مرتضوی، ۱۳۷۰: ۳۹۹-۴۲۲.

۴۳. برای مقایسه‌ی ابعاد زیباشناختی غزل فارسی و «سونیت» غربی رک. رجائی، ۱۳۹۶: ۲۱-۳۰.

۴۴. واژگان و ابیات آلمانی مربوطه عبارتند از *Edel sei der Mensch, / hilfreich und gut! / ...* در این منبع:

Goethe, J. W. von: Gedichte; „das Göttliche“, Erich Trunz, C.H.Beck, München 1988, S. 147.

۴۵. مقایسه شود با این بیت: „Geprägte Form, die lebend sich entwickelt.“ در منبع زیر:

Goethe, J. W. von: Gedichte; „Dämon“, Ebenda, S. 359.

۴۶. ابیات مربوطه *Von der Gewalt, die alle Wesen bindet, / Befreit der Mensch sich, der sich überwindet.*

در منبع زیر:

Goethe, J. W. von: Gedichte; Die Geheimnisse, Ein Fragment. & <https://www.aphorismen.de/Goethe>.

۴۷. در ادبیات یونان باستان «اروس» (Eros)، یکی از خدایان و نیروهای اولیه‌ی خلقت است

که پیش از زایش فناپذیران و پیدایش آدمی بر جهان تسلط داشته است. او پسر «هرمس» و

ایزدبانوی باروری و زایش «آفرودیت» است. اِروس، که از فرشتگان بالدار و مقرب است، نزد

یونانیان نماد و ایزد پیوند، زایش و «جوهر وجودی مجرد یا میل نزدیک کردن و پدیدآوردن»

به‌شمارمی‌رود؛ گوته در این شعر به خصوصیات و نقش آن در خلقت صفات انسان اشاره دارد.

منابع: اسمیت، ۱۳۸۹: ۲۶ و ۶۲.

„Des Menschen Leben ist mühselig, doch überwiegt das Leben alles, wenn die Liebe in der Schale liegt.“ Goethe, J. W. von: Briefe. An Charlotte von Stein, 1786. & Ebenda.

۴۸. برگرفته شده از: جعفری، ۱۳۸۸: ۹۵ و ۹۹ و ۱۱۰، «پدیده‌ی اختیار».

۴۹. مطهری، ۱۳۸۹: ۷۰-۷۳.

۵۰. «العَبْدُ حُرٌّ مَا قَنَعَ، الحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمَعُ»: ری شهری، ۱۳۸۷: ۲۰۳، «آزادی و آزادگی».

۵۱. مرتضوی، ۱۳۷۰: ۹۶-۱۰۴.

۵۲. گوته در این شعرگویا ابعاد رند و هم‌زمان خصوصیات حافظ و افراد آزادیخواه را بیان

کرده است:

„Freisinn« Lasst mich nur auf meinem Sattel gelten! / Bleibt in euren Hütten, euren Zelten! / Und ich reite froh in alle Ferne, / Über meiner Mütze nur die Sterne.“ Goethe: West-östlicher Divan; Insel-Verlag,

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۸۵  
Frankfurt 1991, „Buch des Sängers“, „Freisinn“, S. 11.

۵۳. خرمشاهی، ۱۳۹۰: ۲۸۰.

۵۴. برگرفته شده از دائره المعارف و واژه‌نامه‌ی گوته:

Lexikon der Goethe-Zitate: Hrsg. von Richard Döbel, dtv-Verlag, München 1995, unter „Freiheit“, S. 218.

۵۵. بیشترین صفات مستقیم و توصیفات واژگانی فعلی و اسمی، که گوته برای انسان در اشعار و متون خود به کار برده است عبارتند از:

„gut“, „edel“, „hilfreich“, „unermüdet“, „wählet“, „unterscheidet“, „richtet“, „schafft“, „lohn“, „strafen“, „retten“, „heilen“, „Nützliche“, „Rechte“, „mit Herz“. Goethe, J. W. von: Gedichte; „Prometheus“, Erich Trunz, C.H.Beck, München 1988, S. 44ff., 146-149 u. 483ff.

۵۶. تراژدی فاوست، صحنه‌ی زندان و سایت کلمات قصار گوته:

„Bist du ein Mensch, so fühle meine Not.“ Goethe, J. W. von: Faust; der Tragödie erster Teil, 1808, Kerker, Margarete zu Faust. & - <https://www.aporismen.de/Goethe>.

۵۷. به منظور اطلاع از تاریخچه و تأثیر ادیان مختلف در ایران رک. باقری، ۱۳۹۵ و نیبرگ، ۱۳۸۳.

۵۸. مقایسه شود با دو منبع زیر:

Nikel, Hans A.: Annäherung an das ganz Andere; Analogien zwischen Ergebnissen naturwissenschaftlicher Forschung und Erkenntnissen der Mystik; Bücher & Nachrichten Verlags-GmbH, Frankfurt 1984, S. 35. & Radjaie, Ali: Mystik in der klassischen Dichtung Persiens; In: Spektrum Iran, ZiK, 28. Jahrgang, Nr. 1, 2015, S. 42.

۵۹. گوته از توصیف زیبایی zu erforschen, Eifrig so der Geist bestrebt, „... erforschen“ استفاده می‌کند. رک:

Goethe, J. W. von: Gedichte; „Die weltanschaulichen Gedichte“; „Parabase“, Erich Trunz, C.H.Beck, München 1988, S. 358.

۶۰. قرآن کریم در سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۲ به این نکته اشاره دارد، که خداوند برای آزمایش افراد بزرگ، شیطان‌های انسان‌نما را در مسیر ایشان قرار می‌دهد.

### منابع

اسمیت، ژوئل. (۱۳۸۹). فرهنگ اساطیر یونان و رُم. ترجمه‌ی شهلا برادران خسروشاهی،

تهران: فرهنگ معاصر.

اشرفی، عباس. (بی‌تا). «مقایسه‌ی داستان آدم در عهد قدیم و قرآن». بینات، سال ۸، شماره‌ی ۳۲.

باقری، مه‌ری. (۱۳۹۵). *دین‌های ایران باستان*. تهران: قطره.

پورداود، ابراهیم. (۱۹۲۸ م.). *ادبیات مزدیسنا، یشت‌ها، قسمتی از کتاب مقدس اوستا*. ج ۱، تهران: انجمن زرتشتیان ایرانی.

پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۴). *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تحلیلی از داستان‌های عرفانی فلسفی ابن سینا و سهروردی*. تهران: علمی فرهنگی.

جعفری‌نجفی، مهدی. (۱۳۹۵). «جایگاه انسان در جهان هستی از دیدگاه قرآن». *مقالات کنفرانس سومین همایش ملی اعجاز قرآن کریم*، دانشگاه شهید بهشتی.

جعفری، فاطمه: جایگاه انسان در خلقت؛ در سایت: <http://intjz.net/maqalat/ak-ensan.htm>

جعفری، محمدتقی. (۱۳۸۸). *جبر و اختیار*. تهران: مؤسسه‌ی تدوین و نشر آثار علامه جعفری.

حافظ. (۱۳۹۳). *حافظ عصر مدرن؛ دیوان حافظ (فارسی - آلمانی)*. به کوشش علی رجایی، اراک: مهر کتیبه.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۹۰). *ذهن و زبان حافظ*. تهران: ناهید.

رامین، ع. / فانی؛ ک. / سادات، م. ع. (۱۳۸۹). «آدم (ع)». *دانشنامه دانش‌گستر*، ج ۱، تهران: مؤسسه‌ی علمی - فرهنگی دانش‌گستر.

رجایی، علی. (۱۳۹۶). *ادبیات تطبیقی ایران و آلمان، غزلیات حافظ در ترجمه‌های فریدریش روکرت*. بی‌جا: پیام دیگر.

رحمتی‌شهرضا، محمد. (۱۳۸۶). *گنجینه‌ی معارف*. قم: صبح پیروزی.

رستمی، محمدزمان و آل‌بویه، طاهره. (۱۳۹۳). *سیری در اسرار فرشتگان*، با رویکردی قرآنی و عرفانی. تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۷). *منتخب میزان‌الحکمه*. تلخیص سیدمحمد حسینی، ترجمه‌ی حمیدرضا شیخی، قم: دارالحدیث.

خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد گوته و حافظ \_\_\_\_\_ ۸۷  
صادقی، مجید. (۱۳۸۵). «حیرت در عرفان». پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره ۲۸،  
صص ۳۱-۶۳.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۴۵). *تفسیرالمیزان*. ترجمه‌ی سیدمحمدباقر موسوی  
همدانی و دیگران، قم: کانون انتشارات محمدی.

فروزفر، زینب؛ علمی، قربان. (۱۳۹۶). «جایگاه انسان در نظام آفرینش از دیدگاه فیلون و  
ملاصدرا». *الهیات تطبیقی*، دوره ۸، شماره ۱۸، صص ۸۵-۹۶.

کُربن، هانری. (۱۳۸۳). *ارض ملکوت؛ کالبد انسان در روز رستاخیز، از ایران مزدایی تا  
ایران شیعی*. ترجمه‌ی ضیاءالدین دهشیری، تهران: طهوری.

گوته، یوهان ولفگانگ فن. (۱۳۷۹). *دیوان غربی شرقی*. ترجمه‌ی کورش صفوی، تهران:  
هرمس.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۸۳). *دیوان غربی شرقی*. ترجمه‌ی محمود حدادی، تهران:  
بازتاب نگار.

\_\_\_\_\_ . (بی‌تا). *فاوست*. ترجمه‌ی اسدالله مبشری، تهران: توس.

مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۰). *مکتب حافظ، یا مقدمه بر حافظ‌شناسی*. تهران: ستوده.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹). *انسان کامل*. تهران: صدرا.

\_\_\_\_\_ . (بی‌تا). *انسان و سرنوشت*. تهران: آل‌طه.

\_\_\_\_\_ . (بی‌تا). *مجموعه آثار شهید مطهری، فلسفه‌ی تاریخ*. ج ۱۵.

نیبرگ، هنریک ساموئل. (۱۳۸۳). *دین‌های ایران باستان*. ترجمه‌ی سیف‌الدین نجم‌آبادی،  
کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

هاکس، جیمز. (۱۳۹۴). *قاموس کتاب مقدس*. تهران: اساطیر.

همامی، عباس؛ نقوی، مجدت. (۱۳۹۷). «بازنگری قصه‌ی خلقت آدم در قرآن و تورات

با تأکید بر سبک‌های داستان‌گویی». پژوهش دینی، شماره ۳۷، صص ۳۷-۵۲.

پرتال علوم انسانی: واژه‌های «انسان»، «خلقت» «آدم»، «فرشته»:

<http://ensani.ir/fa/article/76522>

دانشنامه‌ی مجازی اهل بیت / ویکی‌شیعه: واژه‌های «انسان»، «خلقت آدم»، «فرشته»:

<http://fa.wikishia.net/view/>

- ۸۸ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹
- Ess, Josef van. (1975). *Zwischen Hadith und Theologie*; De Gruyter-Verlag, Berlin.
- Goethe, Johann Wolfgang von (1795/6). *Wilhelm Meisters Lehrjahre* -----(1797). *Hermann und Dorothea*; Versepos.
- (1808). *Faust*; der Tragödie erster Teil.
- (1815). *Aus den Tagen- und Jahresheften*; Hamburger Ausgabe, Band 10, 514, Hamburg.
- (1827). *Gedichte*; Ausgabe letzter Hand.
- (1829). *Briefe an Carl Ernst Schubart*; 10.
- (1829). *Gespräche, mit Johann Peter Eckermann*; 24. März.
- (1991). *West-östlicher Divan*; hrsg. von Hans J. Weitz, Insel-Verlag, Frankfurt.
- (1988). *Gedichte*; kommentiert von Erich Trunz, C.H.Beck, München.
- Hafis, der modernen Zeit. (2014). *Divane Hafez: Rosenzweig-Hafis-Übersetzung*, hrsg. von Ali Radjaie, Mehre Katibeh, Arak.
- Holm-Hadulla, Rainer-M. (2008). *Leidenschaft, Goethes Weg zur Kreativität*; Vandenhoeck & Ruprecht, Göttingen.
- HomePage: <https://www.aphorismen.de/Goethe>.
- : <http://www.drehpunkt Kultur.at/index.php/home-sp-1905016579/7455-goethe>.
- : <http://www.sandammeer.at/rez09/goethe-holmhadulla.htm>.
- : <http://ensani.ir/fa/article/76522>.
- Junker, H. / Kasper, Walter: (1993-2001). *Baum der Erkenntnis*; In: *Lexikon für Theologie und Kirche*; Bd. 2, 3. Aufl.
- Lexikon der Goethe-Zitate* (1995). Hrsg. von Richard Dobel, dtv-Verlag, München.
- Mommsen, Katharina. (1988). *Goethe und die arabische Welt*; Insel Verlag Frankfurt.
- Nikel, Hans A. (1984). *Annäherung an das ganz Andere*; Analogien der Mystik; Bücher & Nachrichten Verlag, Frankfurt.
- Radjaie, Ali. (2013). *Das Wort bei Hafis und Goethe* In: Spektrum Iran, Zeitschrift für isl. Kultur, 26. Jg, Nr. 4, Berlin.
- (2015). *Mystik in der klassischen Dichtung Persies* (2015) In: Spektrum Iran, 28. Jahrgang, Nr. 1, Berlin 2015.
- (2016). *Das weise Maß und seine vielfältigen Dimensionen*; In: Spektrum Iran, 29. Jahrgang, Nr. 4, Berlin.
- Schaeder, Hans Heinrich. (1938). *Goethes Erlebnis des Osten*; J.C. Hinrichs Verlag, Leipzig.